



تدبیر در قرآن
اصولی بنیادین در تعامل با
کلام الله مجید
 دکتر ابوالفضل خوش منش
 (استادیار دانشگاه اراک)

چکیده

تدبیر، اصلی بی‌بدیل در تعامل و مواجهه‌ی انسان با گنجینه‌ی وحی و کلام‌الله مجید است. تدبیر دارای تعریف و آثار مختلف و قابل توجهی است که هم در حوزه‌ی فکر و اندیشه و هم در مجال زندگی عملی انسان متدبیر ظهور می‌کند. تدبیر از امر آموزش و قرائت قرآن کریم جدا نیست و آن، مرهون فراهم آمدن امور و شرایطی چند است. تدبیر با تفسیر مصطلح نیز دارای تفاوت‌های عمده است که این مقاله در جهت تبیین آنها می‌کوشد.

کلید واژگان: تدبیر در قرآن، تفسیر قرآن به قرآن، فهم قرآن، تعامل با قرآن، آثار

تدبیر، شرایط تدبیر

مفهوم تدبیر در قرآن

تدبیر در لغت به معنی بررسی عواقب و انجام امور، از ریشه‌ی «دَبَّر» به معنای عقب و پشت در برابر «قَبَّل» به معنای جلو بوده و یکی از کلمات هم‌خانواده‌ی آن، «تدبیر» است که به معنای انجام کار از روی فکر و اندیشه می‌باشد. (فیومی، ۱۶۵/۳)

«تدبیر» در اصطلاح قرآنی، تأمل در آیه‌ای پس از آیه‌ی دیگر، یا تأمل پس از تأمل در آیه است و تنها راه فهم قرآن می‌باشد. بیان آیات و روایات، هیچ راه دیگری را برای نیل به این هدف والا به رسمیت نمی‌شناسد. در قرآن، چیزی همانند «تعقل در قرآن» یا «تفکر در قرآن» وارد و تجویز نشده، آن چه هست تنها تدبیر در قرآن است. تدبیر یا فهم قرآن به قرآن دارای مراتب مختلفی است که از فهم و شناخت دقیق واژگان قرآن و اشتقاق‌ها و تصریف‌های واژگان آغاز می‌شود و تا فهم بطون بی پایان کلام الله مجید امتداد می‌یابد.

اصل تدبیر در قرآن

علامه طباطبایی رحمه الله علیه در مقدمه‌ی فشرده و بسیار عالمانه‌ای که بر تفسیر المیزان نگاشته است، سیر آن چه را که «تفسیر» نام گرفته بررسی و پنج جریان و محور عمده را در سیر تحوّل تفسیر نشان می‌دهد، و نقص یکایک آنها را می‌نماید و عبارت «إنّ الجمیع مشترکة فی نقص و بئس النقص» را در مورد آنها به کار می‌برد.

این نقص بزرگ، عبارت از اشتراک آنان در تحمیل نتایج ابحاث علمی و فلسفی از خارج بر مدلول آیات است که در این صورت تفسیر تبدیل به تطبیق می‌شود و حقایق قرآن به مجازها و تنزیل آیات به تأویل آنها بدل می‌گردد. علامه می‌پرسد:

چگونه قرآنی که نور و هدایت برای همه‌ی اهل جهان است، خود محتاج نور و ایضاح دیگری می‌شود و این دیگری کدام است و یا می‌تواند باشد، همچنین شأن آن چیست و اگر اختلافی پیش آمد، همچنان که با این شدت پیش آمده، به چه مرجع و ملجایی می‌توان پناه برد؟

به طور کلی برای در فهم یک آیه تنها دو راه وجود دارد:

تنظیم مباحث علمی و فلسفی، پیرامون مسائلی که آیه یا آیاتی متعرض آنها می‌گردد و سپس به سراغ آیه آمدن و حمل آن بر آیه، که این طریقه مورد رضایت بحث نظری می‌باشد، ولی مورد رضایت قرآن نمی‌باشد؛ شیوه‌ی دیگر، تفسیر قرآن به قرآن و استیضاح معنی آیه از نظیر همان آیه از طریق تدبیر است، که این روش مورد تأکید قرآن کریم می‌باشد؛ همان‌گونه که خداوند بارها قرآن را نور و هدایت و فرقان معرفی کرده و حاشا که قرآن، تبیان و مبین هر چیزی باشد، لکن مبین خود نباشد و چگونه امکان دارد که قرآن، در جمیع آن‌چه انسان‌ها به آن محتاجند، مایه‌ی هدایت و بیان باشد، لکن در مورد احتیاج انسان‌ها به خود، آن‌چنین نقشی را نداشته باشد. خدای تعالی فرموده است:

{وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا(العنكبوت، ۶۹)}

و چه جهادی بالاتر از بذل جهد در فهم کتاب او و چه راهی رساتر به او از قرآن؟ علامه طباطبایی رحمه الله علیه تمامی تفسیر عظیم و گران سنگ المیزان را بر اساس تدبر و فهم قرآن به قرآن نگاشته و به حق ادعا کرده است که اگر تمامی این تفسیر ملاحظه شود، در فهم حتی یک آیه، به اصلی علمی، فلسفی و حتی روائی استناد نشده است. (طباطبایی، المیزان، ۱) در امر تدبیر در قرآن، توجه به چند نکته‌ی مهم ضروری است:

۱. ارتباط تدبیر با «قرائت قرآن»

در چندین آیه از قرآن کریم از تدبیر در قرآن سخن گفته شده است (نظیر نساء،

۸۲؛ ص، ۲۹؛ محمد، ۲۳). با بررسی مجموع آیات مربوط به تدبیر در قرآن، می‌توان گفت که اولویت، در تدبیر در «قرآن» است و نه در «کتاب». این «قرآن» است که زنده است، اما «کتاب» چنین نیست و حرارت و حرکت ندارد. اوصاف روح، نور، بلاغ و بیان و ... همه متعلق به قرآن است که خواندنی است و با گوش و قلب سر و کار دارد نه «کتاب» که در اصل نقشی است بر کاغذ. «تدبیر در کتاب»، به فرض آن که شدنی باشد و تحقق یابد، قطعاً پدید آورنده‌ی آثار و برکات متعلق به «قرآنیت قرآن» نمی‌باشد.

آیه‌ی مشهور: {وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ انصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (الاعراف، ۲۰۴)} بیانگر همین مطلب است که وقتی «قرآن» قرائت شد و استماع گردید و این استماع همراه با «انصات» که زمینه‌ی تدبیر است بود، آنگاه «لعلکم ترحمون» را به دنبال دارد. ما باید بدانیم و باور کنیم که هر تغییری در این دستورالعمل و هر نوع کوتاهی که در اجرای این اصل، باعث خدشه‌دار شدن آن نتیجه خواهد بود.^۱

۱- به این تفاوت اساسی که میان قرآن و دیگر کتب آسمانی وجود دارد، باید دقت کافی نمود. قرآن از ریشه‌ی «قرأ» است. کتاب مقدس Bible از ریشه‌ی لاتین کلیسایی و یونانی Biblia به معنی مکتوب است. انجیل Evangile به معنای مژده و خبر خوش است. تورات، به معنی قانون و سنت الهی است که بر موسی فرود آمده؛ اوستا مرکب از پیشوند «ا» و صفت مفعولی «ویسته» از مصدر وید به معنی دانستن و شناختن است، بر روی هم؛ آگاهی‌نامه یا دانش‌نامه؛ بر اساس یک ریشه‌یابی دیگر، اوستا به معنای اساس و مبنا می‌باشد. لفظ اوپانیشاد، از ریشه‌های «وپا upa» به معنی نزدیک و «نی ni» به معنی پایین و «سد sad» به معنی نشستن تشکیل شده است و سرجمع، به معنی پایین نشینی، بدین وجه که شاگردان دور استاد خود می‌نشستند تا حقیقت را از او فرا گیرند تا جهل را از میان بردارند. (در ریشه‌یابی مرجوح دیگری، اوپانیشاد به معنی پرستش و عبادت آمده است). در هیچ‌یک از این نام‌ها، مفهوم خواندن که در قرآن وجود دارد، دیده نمی‌شود. خواندن و خواندنی بودن قرآن نیز مرتبط با کارکردهای این کتاب و مقوله‌های شنیدن و تدبیر و راهیابی به قلب است که در این کتاب، مورد بررسی قرار گرفته‌اند. نک: قاموس کتاب مقدس، ص ۱۱۱؛ اوپانیشاد، ج ۱، ص ۹۹؛ اوستا، ج ۲، ص ۹۳۲ و نیز:

Petit dictionnaire de la Bible, p. 535; Dictionnaire étymologique et historique de la langue française, p. 85.

ناگفته نماند وحیانی بودن این تسمیه‌ها روشن نیست و قرآن کریم، کتب آسمانی پیشین را نیز به اوصافی چون هدی، نور، تفصیل کل شیئی و ذکر ستوده است (مانده، ۴۴ و ۴۶؛ انبیاء ۴۸). آن چه هست این است که «لسان»

۲. نقش تعیین کننده «استماع» در تدبیر

مراد از خواندن بالا نیز، خواندنی است همراه شنیدن و همراه استماع و انصات. در قرائت قرآن قبل از آن که خواندن مهم باشد، به گوش شنیدن آن اهمیت دارد، بسیاری از ما هنگام قرائت، صدای خود را استماع نمی‌کنیم. حال آن که امام صادق علیه السلام از خداوند متعال درخواست می‌کند:

«و لا تطبع عند قرائتی علی سمعی» (مجلسی، بحار الانوار، ۲۰۷/۹۲) ^(۱)

«استماع» در لسان احادیث دارای نقش و جایگاه پراهمیتی در مسأله‌ی قرائت قرآن است ^۲ به گونه‌ای که بدون آن، «قرائت» تحقق نمی‌پذیرد، دیگر چه رسد به «تلاوت»؛ چنان که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«ما قرأ من لا یسمع نفسه» ^(۳)

روش‌شناسی نحوه‌ی وارد کردن قرآن به قلب در بحث تدبیر اهمیت دارد، روش‌شناسی قرائت قرآن به گونه‌ای که به گوش کشیده شود نیز موضوعیت خواهد داشت و همان‌طور که نحوه‌ی گشودن قفل‌های دل در تدبیر مطرح است، چگونگی زدودن مهرهای گوش نیز، جهت تحقق استماع، اهمیت خواهد یافت.

«و لا تطبع عند قرائتی علی سمعی» (مجلسی، بحار الانوار، ۲۰۷/۹۲)

تدبیر در متن قرائت شکل می‌گیرد و قرائت نیز، بدون «اسماع» و «استماع» تحقق نمی‌پذیرد و این‌جا نقطه‌ی پیوند استماع با تدبیر است. در روایتی از ابن عباس، جایگاه «سمع» و «اسماع» و رابطه‌ی مستقیم آن با «قلب»، کاملاً آشکار است. او در مقام توصیه به شخصی که با سرعت قرآن می‌خواند، می‌گوید:

«... فاقراً قراءَةً تُسمعُ أذنیك و یعیها قلبُک» (ابن قیم، ۱/۳۳۹) ^(۱)

در آن کتب، این جایگاه موجود در قرآن را ندارد و اگر هم می‌داشت، با از بین رفتن زبان اصلی آن کتب، راه اتصال و ارتباط با آن زبان‌ها - بر خلاف قرآنی که هم‌اکنون در اختیار ماست - به کلی مسدود شده است.

۱- «هنگام قرائت، گوش مرا مهر نکن».

۱- «اهمیت شنوایی در امر آموزش قرآن» بحثی است مستقل که در همین بخش آمده است.

۳- «آن که قرائت خود را به گوش خود نمی‌رساند، در واقع قرائت نمی‌کند».

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مورد نحوه‌ی قرائت خود فرمودند:
 «أَجَلٌ، انا اقرؤه لبطنٍ و أنتم تقرؤنه لظهرٍ، قالوا: «يا رسول الله [۳] ما البطن؟» قال:
 «أقرأ أُنْدَبْرَةَ و أعملُ بما فيه و تقرؤنه أنتم هكذا و أشارَ بيده فأمرَها». (هندی،
 ۶۲۲)

همچنان که ملاحظه می‌شود در این روایت، میان قرائت و تدبیر رابطه‌ی مستقیم وجود دارد. مقصود حضرت از این جمله این است که قرائت من به گونه‌ای است که زمینه‌های تدبیر را فراهم می‌کند و مرا از آن بهره مند می‌گرداند؛ اما شما به گونه‌ای قرائت می‌کنید که چنین امکانی را به شما نمی‌دهد، و با دست مبارکشان اشاره فرمودند که: می‌خوانید و می‌روید!

همچنین روایت شده است که گروهی از آن حضرت پرسیدند که یا رسول الله، چرا قرائت ما همچون قرائت شما نیست؟ ما وقتی قرآن را از شما می‌شنویم چیزهایی را می‌بینیم و درک می‌کنیم که به هنگام قرائت خودمان، نمی‌بینیم و درک نمی‌کنیم! حضرت در پاسخ، باز هم به کیفیت دو قرائت اشاره کردند و فرمودند که قرائت من زمینه‌ساز تدبیر است، اما قرائت شما به گونه‌ای است که این امکان پذیر را به شما نمی‌دهد. (همان، ۲۲)

نیز از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمودند:
 «... و أتلوه حقَّ تلاوتهِ آناء الليلِ و النهارِ و أفشوه و تغنوا به و تدبروا ما فيه لعلکم
 تفلحون...». (همان، ۶۱۱)^(۲)

در اینجا نیز، ملاحظه می‌شود که تلاوت پایدار و مستمر به گونه‌ای که قرآن را زمزمه‌ی زبان انسان کند، مقدم بر تدبیر و لازمه‌ی آن است. علامه طباطبائی رحمت الله علیه در مورد مفهوم «حق تلاوته» می‌نویسد که

۱- «به گونه‌ای بخوان که آیات را به گوش خود بکشی و قلب تو نیز آن‌ها را فراگیرد».
 ۲- «قرآن را آن گونه که شایسته‌ی تلاوت آن است شب و روز تلاوت کنی، آن را بر زبان خود اظهار کنی، آن را زمزمه کنی و در آن تدبیر نماید، بلکه به فلاح برسی».

منظور، «تدبّر» است. یعنی حق تلاوت قرآن، این است که تلاوت، ملازم با تدبّر باشد. (طباطبایی، ۱/ ۲۶۹)

بلکه در قرائت قرآن قبل از آن که خواندن مهم باشد، به گوش کشیده شدن آن اهمیت دارد، بسیاری از ما به هنگام قرائت، صدای خود را استماع نمی‌کنیم. حال آنکه «استماع» در لسان احادیث دارای نقش و جایگاه پراهمیتی در مسأله‌ی قرائت قرآن است^(۱) به گونه‌ای که بدون آن، «قرائت» تحقق نمی‌پذیرد، دیگر چه رسد به «تلاوت»؛ چنان که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«ما قرأ من لا یسمع نفسَه»^(۲).

روش‌شناسی نحوه‌ی وارد کردن قرآن به قلب در بحث تدبّر اهمیت دارد، روش‌شناسی قرائت قرآن به گونه‌ای که به گوش کشیده شود نیز موضوعیت خواهد داشت و همان‌طور که نحوه‌ی از بین بردن قفل‌های دل در تدبّر مطرح است، چگونگی زدودن مهرهای گوش نیز، جهت تحقق استماع، اهمیت خواهد یافت.

«و لا تطبع عند قرائتی علی سمعی» (مجلسی، بحار الانوار، ۲۰۷/۹۲)

تدبّر در متن قرائت شکل می‌گیرد و قرائت نیز، بدون «اسماع» و «استماع» تحقق نمی‌پذیرد و اینجا نقطه‌ی پیوند استماع با تدبّر است. در روایتی از ابن عباس، جایگاه «سمع» و «اسماع» و رابطه‌ی مستقیم آن با «قلب»، کاملاً آشکار است. او در مقام توصیه به شخصی که با سرعت قرآن می‌خواند، می‌گوید:

«... فاقراً قراءَةً تُسمعُ أُذُنیک و یعیها قلبُک» (ابن قیم، ۱/ ۳۳۹)^(۳)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مورد نحوه‌ی قرائت خود فرمودند:

«أجل، انا اقرؤه لبطنٍ و أنتم تقرؤنه لظهرٍ، قالوا: «یا رسولَ الله [۳] ما البطنُ!» قال:

۱- «اهمیت شنوایی در امر آموزش قرآن» بحثی است مستقل که در همین بخش آمده است.

۲- «آن که قرائت خود را به گوش خود نمی‌رساند، در واقع قرائت نمی‌کند».

۳- «به گونه‌ای بخوان که آیات را به گوش خود بکشی و قلب تو نیز آن‌ها را فراگیرد».

«أقرأ أتدبره و أعمل بما فيه و تقرؤه أنتي هكذا و أشار بيده فأمرها» (هندی، کنز العمال، ۶۲۲)

همچنان که ملاحظه می‌شود در این روایت، میان قرائت و تدبیر رابطه‌ی مستقیم وجود دارد. مقصود حضرت از این جمله این است که قرائت من به گونه‌ای است که زمینه‌های تدبیر را فراهم می‌کند و مرا متمکن از آن می‌گرداند؛ اما شما به گونه‌ای قرائت می‌کنید که چنین امکانی را به شما نمی‌دهد، و با دست مبارکشان اشاره فرمودند که: می‌خوانید و می‌روید!

همچنین روایت شده است که گروهی از آن حضرت پرسیدند که یا رسول الله، چرا قرائت ما همچون قرائت شما نیست؟ ما وقتی قرآن را از شما می‌شنویم چیزهایی را می‌بینیم و درک می‌کنیم که به هنگام قرائت خودمان، نمی‌بینیم و درک نمی‌کنیم! حضرت در پاسخ، باز هم به کیفیت دو قرائت اشاره کردند و فرمودند که قرائت من زمینه‌ساز تدبیر است، اما قرائت شما به گونه‌ای است که این مجال را به شما نمی‌دهد. (هندی، کنز العمال، ۶۲۲)

نیز از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمودند: «... و أتلوه حق تلاوته أناة الليل و النهار و أفسوه و تغنوا به و تدبروا ما فيه لعلكم تفلحون...» (هندی، همان، ۶۱۱)^(۱)

در اینجا نیز، ملاحظه می‌شود که تلاوت پایدار و مستمر به گونه‌ای که قرآن را ورد زبان انسان کند، پیش زمینهی تدبیر و لازمه‌ی آن است. علامه طباطبائی رحمت الله علیه در مورد مفهوم «حق تلاوته» معتقد است که مقصود از آن، «تدبیر» است. یعنی حق تلاوت قرآن، این است که تلاوت، ملازم با تدبیر باشد. (طباطبائی، ۱/ ۲۶۹)

در اینجا تأکید بر این نکته لازم است که قرآن کریم یک «زبان» است، زبانی زنده

۱- «قرآن را آن گونه که شایسته‌ی تلاوت آن است شب و روز تلاوت کنید، آن را بر زبان خود اظهار کنید، آن را زمزمه کنید و در آن تدبیر نماید، بلکه به فلاح برسید».

و فعال؛ و لازم است به مثابه‌ی یک زبان تعلیم داده شود تا شاکله‌ی زبان و بیان قرآن آموز به مدد آن فعال شود و قلب و اندیشه تحت تأثیر آن قرار گیرد. در صورت عدم پیمایش این مسیر، قرآن کریم بسیاری از کارکردها و آثار خود را - آن گونه که در زمان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله دارا بود - نخواهد داشت. در امر تعلیم و تعلم زبان قرآن، این نکته هیچ‌گاه نباید فراموش شود که هیچ زبانی آموخته نمی‌شود مگر آن که سیر فراگیری به نوعی به سیر فراگیری زبان مادری نزدیک شود و رویکردی طبیعی بیابد. (David, An p. encyclopedic dictionary of language and languages, 263) در عصر حاضر علمای روان‌شناسی و زبان‌شناسی اتفاق نظر دارند که زبان در وهله‌ی اول پدیده‌ای است شفاهی. بنابراین، شیوه‌های آموزش آن نیز باید متناسب با همین حالت شفاهی آن طراحی شود. گذشته از آن که اساس زبان، سمعی و شفاهی است، یادگیری زبان نیز بیشترین ارتباط را با حس شنوایی دارد.^۱

اهمیت «سمع» و تقدم آن بر «بصر» از نکات مورد تأکید قرآن کریم است. رعایت این نکته در امر آموزش، به ویژه آموزش قرآن، بسیار حائز اهمیت است و یافته‌های جدید علمی نیز بر این نکته تأکید فراوان دارند. از جمله دلایل شواهد قرآنی این امر، موارد ذیل است: سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۱؛ سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۹ و ۲۳؛ سوره‌ی احقاف، آیه‌ی ۲۶؛ سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۴۶؛ سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۲۰؛ همان، آیه‌ی ۲۲.

در آیات ذیل، نام «سمیع» بیشتر از دیگر نام‌های الهی (علیم، بصیر و قریب) آمده است سوره‌ی بقره، آیات ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۸۱، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۴۴، ۲۵۶؛ سوره‌ی

۱- بری، پرورش صدا و بیان، ص ۱۲۱؛ نیز نک: آذری نجف‌آبادی، یادگیری زبان و رشد واژگان کودک، ص ۱۸۰؛ بلائیف، روان‌شناسی آموزش زبان خارجی، ص ۴۰؛ دو گرو و دیگران، روش‌های آموزش زبان و مسائل زبان‌شناسی، ص ۱۸۸؛ یول، نگاهی به زبان، ص ۱۵؛ رشد آموزش زبان (نشریه). اهمیت کاربرد زبان خارجی در یادگیری آن، ص ۱۳؛ تقوی، روان‌شناسی ناشنوایی، ص

آل عمران، آیات ۳۴، ۳۵، ۱۲؛ سوره ی مائده، آیه ۷۶؛ سوره ی انعام، آیات ۱۳، ۱۵؛ سوره ی اعراف، آیه ۲۰۰؛ سوره ی انفال، آیات ۱۷، ۴۲، ۵۳، ۶۱؛ سوره ی توبه، آیات ۹۸، ۱۰۳؛ سوره ی یونس، آیه ۶۵؛ سوره ی یوسف، آیه ۳۴؛ سوره ی اسراء، آیه ۱؛ سوره ی انبیاء، آیه ۴؛ سوره ی حج، آیات ۶۱، ۷۵؛ سوره ی نور، آیات ۲۱، ۶۰؛ سوره ی شعراء، آیه ۲۲۰؛ سوره ی عنکبوت، آیات ۵، ۶۰؛ سوره ی لقمان، آیه ۲۸؛ سوره ی سبأ، آیه ۵۰؛ سوره ی غافر، آیات ۲۰، ۵۶؛ سوره ی فصلت، آیه ۳۶؛ سوره ی شوری، آیه ۱۱؛ سوره ی دخان، آیه ۹؛ سوره ی حجرات، آیه ۱؛ سوره ی مجادله، آیه ۱؛ سوره ی نساء، آیات ۵۸، ۱۳۴، ۱۴۸؛ سوره ی انسان، آیه ۲.

۳. مفهوم «تدبیر»

گفته‌ها و نوشته‌ها درباره‌ی مفهوم «تدبیر» در کتب لغت و تفسیر، فراوان است و حاصل همه‌ی آنها در واقع یک چیز است و آن عبارت است از: اندیشیدن و تأمل در نتایج و عواقب امور و یا ژرف‌نگری در امور و اندیشیدن در ورای ظواهر و جستجوی باطن.

همه‌ی مباحثی که تاکنون درباره‌ی «تدبیر»، ارائه شده است، مبتنی بر این پیش‌فرض بوده است که تدبیر، اصولاً کاری است، همچون بسیاری کارهای دیگر که باید آن را انجام دهیم. در این جا باید گفت که «تدبیر» اصولاً نوعی «کار» نیست که بخواهد انجام بگیرد و چنین نیست که بتوانیم کسی را به تدبیر کردن امر کرده و یا از تدبیر نکردن، نهی کنیم؛ بلکه «تدبیر» یک «راه» و «مسیر» است که باید پیموده شود نه یک «کار» که باید انجام گیرد. از این رو، بحث درباره‌ی «روش‌شناسی تدبیر» چندان مفید نخواهد بود. بلکه باید از راه و روش‌های دیگری بحث کرد که آن راه و روش‌ها خودبه‌خود به «تدبیر» می‌انجامند، حتی اگر تدبیر را به عنوان یک «کار» لحاظ کنیم، حداکثر، کاری است همچون «نفس کشیدن».

طبیعی است کسی که خواب و خوراک و تفریح و ورزش و سایر کارهایش صحیح و درست باشد، تنفس او نیز صحیح و درست خواهد بود و نباید و نمی‌توان به او گفت که چنین تنفس کن و یا چنان تنفس نکن. بلکه اصولاً امر و نهی، باید و نباید و مباحث روش‌شناسی، در مقدمات و لوازم اولیه‌ی «تنفس» مطرح شده و موضوعیت می‌یابد نه در خود آن. یعنی می‌توان گفت که چنین باید خورد و خوابید و راه رفت و چنان نباید ورزش کرد و غذا خورد، اما نمی‌توانیم بگوییم که چنین باید نفس کشید و ...

تنفس صحیح، یک «راه» و «مسیر» است، در ارتباط با مراحل و کارهای دیگر که اگر پیموده شود چه بخواهیم و چه نخواهیم خودبه‌خود حاصل خواهد شد. تدبیر نیز حالت و محصولی است که کاملاً با فرآیندی متشکل از مراحل مختلف مرتبط است و در صورت طی شدن این فرایند، تدبیر صحیح خودبه‌خود تحقق خواهد یافت و صورت وجود به خود خواهد گرفت. (لسانی فشارکی و مرادی، روش تحقیق موضوعی در قرآن مجید، ۱۶۰)

۴. پیوند آموزش قرآن با تدبیر

مهم‌ترین امری که تدبیر در وجود و ظهور خود وابسته به آن است، فرایند صحیح آموزش قرآن می‌باشد. در مباحثی که امروزه پیرامون تدبیر صورت می‌گیرد، مسأله‌ی آموزش قرآن، مطرح نیست، گویی، انسان چه قرآن را فرا بگیرد و چه فرا نگیرد، می‌تواند در آن تدبیر کند و گویی انسان با هر روشی که قرآن را بیاموزد، می‌تواند اهل تدبیر باشد. از این رو، در این مباحث، با این پیش‌فرض‌ها، مشاهده می‌شود که دائماً مردم به تدبیر کردن دعوت می‌شوند و مزایای تدبیر برشمرده می‌شود و لزوم و وجوب آن مطرح می‌گردد و نیز احیاناً مراحل و شیوه‌ها و مصادیق تدبیر نیز بیان می‌گردد.

در این مسأله نیز، همچون همه‌ی مسائل مربوط به قرآن، ناچاریم به

قرآن‌شناسان حقیقی رجوع کنیم و ماهیت مطلب را از اشارات و لطایف کلام آنان، بشناسیم. با رجوع به مکتب اهل بیت علیهم السلام تدبیر در قرآن، جدا از قرائت و تلاوت و تعلیم و تعلم آن نیست، و چنین نیست که انسان ابتدا مرحله‌ی آموزش قرآن را طی کند، و پس از مدت‌ها، در یک مقطع خاصی، مشغول تدبیر شود. بلکه در این مکتب، آموزش صحیح قرآن مقدمه‌ی تدبیر دانسته شده است و هرگاه «روش‌شناسی آموزش قرآن» خوب مورد توجه قرار گیرد، «تدبیر» در جایگاه اصلی خود قرار خواهد گرفت. همان‌گونه که بحث از کیفیت تنفس، خودبه‌خود در بحث پیرامون چگونه خوابیدن و خوردن و ورزش کردن مطرح است و یک مرحله‌ی جداگانه و متأخر نخواهد بود.

امام صادق علیه السلام در دعای شروع قرائت قرآن از خداوند متعال چنین درخواست می‌کند:

«و لا تطیع عند قرائتی علی سَمعی و لا تجعلُ علی بَصَری غشاوَةً، و لا تجعلُ قرائتی قراءَةً لا تدبِّرَ فیها ... و لا تجعلُ نظری فیهِ غَفْلَةً و لا قراءتی هَذرا». (مجلسی، بحار الانوار، ۲۰۷/۹۲)^(۱)

در این فقرات از دعا، سخن در این است که چگونه قرائت کنیم که دارای تدبیر باشد، و چگونه قرآن نخوانیم که تدبیر در آن نباشد. ملاحظه می‌شود که در مکتب اهل بیت علیهم السلام تدبیر جای خود را در متن قرائت پیدا کرده است، نه بیرون یا بعد از آن. خواندن، باید یک خواندن توأم با تدبیر باشد. وقتی قرائت کسی فاقد تدبیر باشد، دیگر هیچ جای دیگر نمی‌توان به دنبال تدبیر گشت، اگر چه آداب و اصول و پیش نیازهای فراوانی نیز برای تدبیر در نظر بگیریم و به انجام رسانیم. قرار است قرائت، قرائتی باشد که تدبیر از درون آن زاییده شود و قرائت محل حصول و ظهور و پرورش و بالندگی تدبیر باشد. وقتی قرائت فاقد آداب خاص خود

۱- «هنگام قرائت گوش مرا مهر نکن، و بر دیدگان من چشم‌بند قرار مده و قرائتم را قرائتی بدون تدبیر مگردان ... و نظرم را در قرآن، نظر غفلت قرار مده و قرائت مرا قرائتی هدر و بی‌ارزش مساز».

باشد، نمی‌توان منتظر مولود طبیعی و مبارک را بود. (لسانی فشارکی و مرادی، روش تحقیق موضوعی در قرآن مجید، ۱۵۸)

۵. قلب انسان ظرف و ابزار تدبّر در قرآن

علاوه بر آن‌چه درباره‌ی «قلب انسان، جایگاه شایسته‌ی قرآن» ذکر شد، قلب انسان ظرف و ابزار تدبّر در قرآن نیز هست. اما با دقت در آیاتی که کلمه‌ی «تدبّر» در آنها به کار رفته است، در می‌یابیم تدبّر پدیده‌ی تازه و جدایی نیست که ما بخواهیم مستقلاً در پی کسب آن باشیم، بلکه اگر قرآن داخل قلب انسان که ستاد فرماندهی بدن اوست شود - که ستاد فرماندهی بدن اوست - تدبّر نیز خود به خود از اعماق قلب او خواهد جوشید:

{أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا} (محمد، ۲۴)

آری، قلب جایگاه و محل تدبّر است و آن‌چه اهمیت دارد، قرار دادن قرآن در قلب است و این مسأله رابطه‌ی کاملاً مستقیم و تنگاتنگ با نحوه‌ی آموزش قرآن دارد. یعنی آموزش باید به گونه‌ای باشد که قرآن مستقیماً وارد «قلب» قرآن‌آموز و نه فقط «مغز» او گردد. همچنین با دقت در سیاق آیات مربوط به تدبّر در می‌یابیم که «تدبّر» چیزی غیر از «تذکر» نیست؛ تدبّر و تذکر، دو بیان از یک حقیقت‌اند:

{كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ} (ص، ۲۹)

هر چه در مقام تفکیک این دو اصطلاح و این دو مفهوم بکوشیم، نمی‌توانیم تفاوت‌های ماهوی میان آن‌ دو بیابیم. قرآن مادام که در قلب انسان باشد، همواره در یاد او بوده و او را «متذکر» خواهد کرد. در این حال، می‌گوییم که این انسان «حامل» قرآن و متدبّر در قرآن است، آیات قرآن در سرتاسر زندگی فردی و اجتماعی او ظهور و حضور خواهد داشت و بر همه‌ی اعمال و گفتار و نیات او نظارت و حکومت خواهد کرد. این حالت همان تدبّر است و لازمه‌اش آن است که انسان همواره متذکر آیات قرآن باشد و قرآن در هر لحظه نزد او حاضر و زنده و

فعال باشد، و این مهم فقط و فقط از طریق آموزش صحیح قرآن، امکان‌پذیر است.

بسیارند کسانی که حافظ کل قرآن‌اند و در عین حال، از آن رو که با روش صحیح به حفظ قرآن نپرداخته‌اند، به اعتراف خودشان، آن‌چنان که باید موفق به بهره‌گیری نظری و علمی و کاربردی از آیات قرآن نیستند و قرآن حضور چندانی در زندگی آنان ندارد. حداکثر استفاده‌ی کاربردی این افراد از آیات قرآن این است که می‌توانند با فشار آوردن به مغز خود برخی از آیات را که حاوی کلمه یا عبارت مشترک و یا دارای موضوع خاصی هستند، کنار هم آورده و با قیاس‌های منطقی، مطالبی را از آنها استخراج کنند، که این کار به راحتی و با دقت بیشتر با استفاده از کامپیوتر و یا معجم‌های مختلف، قابل انجام است.

در مقابل، هستند کسانی که قرآن در قلبشان جای گرفته و چشمه‌های تدبیر از اعماق دلشان به جوشش درآمده است. آنان در هر لحظه و حتی در خواب، بدون این که خود بخواهند، در حال تدبیر و بهره‌گیری از آیات قرآن هستند، آیات قرآن در سرتاسر زندگی فردی و اجتماعی آنان حضور دارند، و اگر دقت کنیم خواهیم دید که همه‌ی جزئیات اعمال و گفتار و نیاتشان متأثر و برگرفته از آیات قرآن می‌باشد، «شاکله»ی وجودی و جزئیات اعمال و رفتارشان بر طبق فرهنگ قرآنی تعبیه و تنظیم، و هم‌رنگ آن شده است و بر طبق آن می‌باشد. هدایت‌های باطنی آیات قرآن، از درون، خود را در یکایک حرکات و سکنتات آنان، جلوه‌گر کرده‌است؛ آنان دائماً در حال زمزمه‌ی قرآن می‌باشند، در هر موقعیتی آیات کاملاً متناسب با آن موقعیت، از قلب، در فکر و ذکر آنان جاری می‌شوند و هدایت‌های خود را می‌رسانند، بدون این که چنین اتفاقی اراده‌ای جداگانه و فشار آوردن به فکر و مغز را لازم داشته باشد.

قرائت با شیوه‌ی صحیح، قرآن را در قلب انسان جای می‌دهد و او را هم‌زمان «متذکر» و «متدبیر» می‌گرداند. این‌جا دیگر «تدبیر»، از صفات لازم و دائمی انسان

می‌شود، به‌گونه‌ای که او دیگر نمی‌تواند تدبّر نکند.

لحن آیات مربوط به تدبّر در قرآن به‌گونه‌ای است که آن را در قرآن یک اصل نشان می‌دهد و این عدم تدبّر است که مخالف اصل است. یعنی روند طبیعی و اصیل در حمل قرآن، این است که انسان دائماً در حال تدبّر باشد، حال اگر این‌گونه نبود، قطعاً عوارض و اختلالاتی در این روند پدید آمده است که باید به دنبال رفع آنها بود. کما این‌که اصل در مورد یک چشمه آن است که همواره آبی زلال از آن بجوشد، حال اگر روزی آب این چشمه قطع و یا کم شد، باید به دنبال شناسایی عوامل و عوارض مختلف بود، باید پرسید که چرا این چشمه آب ندارد و یا آبش کم است، آیا موانعی بر سر راه آن قرار گرفته است، آیا مجرای آن مسدود شده است و ...!

قرآن همواره سؤال‌های خود را در مورد موارد استثنا خلاف روند طبیعی، مطرح می‌کند و هیچ وقت از اصالت‌ها نمی‌پرسد. از ایمان، اطاعت، تسلیم و ... که اصل هستند نمی‌پرسد اما از عدم آنها (کفر و عناد و تکذیب و اعراض و ...) که خلاف اصل می‌باشند همواره سؤال می‌کند: چرا آنها ایمان نمی‌آورند؟ چرا از تذکر اعراض و دوری می‌جویند؟ آنها را چه شده است؟ چرا چشمه‌ی تفکر و تدبّر و تعقل آنها خشک شده است؟ چه موانع و عوارضی بر سر راه آن قرار گرفته است؟! {فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (الانشقاق، ۲۰)} ؛ {فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ (المدثر، ۴۹)} ؛ {و مالکم ...} (سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۰۷ ؛ سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۷۵ ؛ سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۱۹ ؛ سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۱۶ ؛ سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۱۳ ؛ سوره‌ی عنکبوت، آیات ۲۲، ۲۵ ؛ سوره‌ی شوری، آیات ۳۱، ۴۷ ؛ سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۳۴، سوره‌ی حدید، آیات ۸، ۱۰) .

این‌ها، همه، سؤال از بیماری‌ها، عارضه‌ها، امراض و موانع می‌باشد، که در صورت از بین رفتن آنها زمینه‌های حضور و ظهور «ایمان» و «تذکر» و ... فراهم خواهد شد و چشمه‌های آنها از نو خواهد جوشید. (- لسانی فشارکی و مرادی، روش



تحقیق موضوعی در قرآن مجید، (۱۰۶)

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

«کتابُ الله ... ینطقُ بعضُهُ ببعضٍ و یشهدُ بعضُهُ علی بعضٍ لایختلفُ فی الله.»

شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه‌ی (۱۳۳)^(۱)

نیز فرموده است:

«هذا القرآن إنما هو خطأ مستورٌ بین الدفتین لاینطقُ بلسانٍ و لابدَّ له من

ترجمانی.» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه‌ی (۱۲۵)^(۲))

این گونه احادیث بر لزوم تدبیر در قرآن و استنطاق آیه‌ها به کمک هم و وجود

حاملانی که این مهم را بر عهده بگیرند تأکید می کند. اگر بخش دوم این واقعیت

یکپارچه، زایل گردد، آنچه حاصل خواهد شد، مصاحفی خواهد بود که بر سر

نیزه خواهد رفت و گروهی ظاهربین را خواهد فریفت. چنان که پیامبر اکرم صلی

الله علیه و آله فرمودند:

«لاتغرنکم هذه المصاحفُ المعلقة؛ إن الله تعالی لایعذبُ قلباً وعی القرآن.»

مجلسی، بحار الانوار، ۱۹ / ۹۲ و قریب به مضمون آن: ص ۱۸۴

«مصحف معلق» در این خبر، همان مصحف معطل است، جوهری خشک شده بر

روی کاغذ، مقابل قرآن زنده که همانند کوثری جوشان و ماء ثجاج از عرش حی

قیوم می تواند به قلب حامل واقعی قرآن متصل گردد و از قلب او بجوشد.

{ كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا

وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (ابراهیم، ۲۴ و ۲۵)

تفاوت میان تفسیر و تدبیر

۱- «کتاب خدا ... بعض آن، بعضی دیگر را تفسیر می کند و پاره‌ای بر پاره‌ای دیگر گواهی می دهد، همه‌ی آیه‌هایش خدا را یکسان می شناسانند.»

۲- «این قرآن، خطی بنشسته است که میان دو جلد قرار دارد، به زبان سخن نمی گوید، و ناچار آن را ترجمانی باید.»

در سطور پیشین نیز گذشت که تدبّر تنها راه فهم قرآن کریم است. «تدبّر»، اغلب، مترادف با «تفسیر» پنداشته شده و یا این که تفسیر، دست کم، به عنوان مقدمه و لازمه‌ی آن قلمداد می‌شود، به گونه‌ای که امروزه اغلب مشاهده می‌شود، جوانی که دغدغه‌ی تدبّر در کلام خداوند را دارد، به این مقصود غرق در مطالعه‌ی تفاسیر و ترجمه‌های مختلف می‌شود. بنابراین در اینجا، مناسب است اشاره‌ای به تفاوت‌های میان این دو مقوله بشود. شمار این تفاوت‌ها بالغ بر چهل فقره است و ما در اینجا به بیان پاره‌ای از آنها می‌پردازیم:

۱. تفسیر، علمی است در کنار سایر علوم و تخصصی است در ردیف سایر تخصص‌ها؛ به گونه‌ای که تاریخ، تعریف، اصول، شیوه‌ها، ابزار و اهل خاص خود را دارد. تفسیر از لحاظ علمی و تخصصی بودن، فرقی با سایر علوم ندارد و محکوم قوانین و ضوابط مشترک میان آنهاست. همچنین بین ۲۰ تا ۳۰ علم از علوم مختلف اسلامی، به عنوان مدخل و پیش‌نیاز ورود به تفسیر قرآن شمرده شده است، (سیوطی، *الاتقان فی علوم القرآن*، ۱۲/ ۱۲۰۹) به گونه‌ای که هر کس اگر در همه‌ی این علوم تبحر نداشته باشد، توانایی و حق تفسیر قرآن را ندارد. تاکنون تفاسیر بسیاری بر قرآن نوشته شده که اکثر آنها تنها در میان خواص و اهل علم رایج و شناخته شده می‌باشند و اکثریت مردم توانایی خواندن و فهم آنها را ندارند. اما تدبّر به عنوان یک علم و فن و تخصص مطرح نیست و لوازم و ابزار و پیش‌نیازهایی که برای تفسیر، ضروری است، در خصوص تدبّر وجود ندارد. از این رو تدبّر می‌تواند یک پدیده‌ی همگانی باشد. خداوند نیز در قرآن نه فقط علما و فقها، بلکه همگان را به تدبّر فراخوانده است:

{أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا} (محمد، ۲۴)

همچنان که از ظاهر آیه پیداست، تنها پیش‌نیاز تدبّر، از بین بردن قفل‌های دل می‌باشد. امام خمینی رحمت الله علیه در مورد همگانی بودن تدبّر در قرآن می‌نویسد:

«... یکی دیگر از حجب که مانع از استفاده از این صحیفه‌ی نورانیه است، اعتقاد به آن است که جز آن که مفسرین نوشته یا فهمیده‌اند، کسی را حق استفاده از قرآن شریف نیست و تفکر و تدبیر در آیات شریفه را به تفسیر به رأی که ممنوع است اشتباه نموده‌اند، و به واسطه‌ی این رأی فاسد و عقیده‌ی باطله، قرآن شریف را از جمیع فنون استفاده عاری نموده و آن را به کلی مهجور نموده‌اند؛ در صورتی که استفادات اخلاقی و ایمانی و عرفانی به هیچ وجه مربوط به تفسیر نیست تا تفسیر به رأی باشد». (امام خمینی، آداب الصلاة، ۱۹۹)

ایشان معتقد است که تفسیر و روش‌ها و فنون خاص آن، یک وادی جداگانه‌ای است که ربطی به استفاده‌ها و استنباط‌های مورد اشاره ندارد. از نظر ایشان تدبیر و تفکر در آیات، همواره از سوی برخی، عنوان «تفسیر به رأی» به خود گرفته و محکوم و ممنوع شده است و در واقع اصطلاح «تفسیر به رأی»، در طول تاریخ اسلام، همواره به عنوان یک چماق بر سر مردم بوده و آنان را از «جمیع فنون استفاده» از قرآن، محروم کرده است.

امام در جای دیگر نمونه‌ای برای تدبیر ذکر می‌کند و می‌نویسد:

اگر کسی در آیات مربوط به رابطه‌ی حضرت موسی علیه السلام با عبد صالح تفکر کند و مثلاً آداب متعدد استاد و شاگرد را از جزئیات بیان این آیات استخراج کند، این چه ربطی به تفسیر دارد تا تفسیر به رأی باشد یا نباشد؟ (همان)

گفتنی است اهم مسائلی که در تفسیر مطرحند عبارتند از:

- ا. بررسی وجوه مختلف قرائات و دلایل هر یک؛
- ب. ذکر وجوه مختلف در مفهوم لغات و مفردات و استنادات و استدالات مربوط به هر وجه؛
- ج. بررسی اقوال مربوط به اعراب عبارات و کلمات
- ح. بررسی اقوال مختلف در شأن نزول آیات
- ه. ذکر اقوال مختلف در منظور و مفهوم آیه و نقد و بررسی هر یک از آنها



و. بررسی اقوال مختلف در مورد مکی یا مدنی بودن آیات و سوره‌ها
ز. تطبیق آیات با قواعد صرفی و نحوی و کلامی و رفع تناقض‌های موجود میان
آیات با آنها

خ. تشخیص و تعیین «محدوفات» و «مقدرات» در بیان آیات

ط. بررسی روایات تفسیری و ...

بدیهی است که پرداختن به این مسائل و امثال آن تنها از عهده‌ی کسی بر
می‌آید که با علومی مختلف همچون صرف، نحو، بیان، قرائت، تاریخ، شأن نزول،
کلام، فقه و اصول فقه، لغت، درایه، رجال و ... آشنا باشد تا بتواند از دیدگاه این
علوم به قرآن نگاه کند.^۱

اما در تدبیر، تنها چیزی که لازم است، قلب سلیم و اندیشه‌ی پاک است، البته به
شرطی که قبلاً قرآن در قلب جای گرفته باشد. انسان با وجود قفل‌های دل نیز
می‌تواند به تفسیر بپردازد اما برای تدبیر، باید به قدر ممکن آنها را از دل گشوده
باشد.

آیت‌الله جوادی آملی در این باره می‌نویسد:

«قرآن کریم، کتابی است حق و برای هدایت همگان نازل شده و عموم جوامع
بشری را به تدبیر در آن فرا می‌خواند، ولی بعضی از انسانها بر اثر گناه، دلشان را
بسته‌اند، که در این صورت، توفیق تدبیر در قرآن، نصیب‌شان نمی‌شود، خداوند در
این زمینه می‌فرماید: {أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا} (محمد، ۲۴) ...

۱- در عین حالی که به گفته‌ی شیخ محمد عبده از بخت بد مسلمانان، اکثر آنچه در کتب تفسیر آمده، نظیر
مباحث اعراب و قواعد و جدلیات و استخراجات و استنباطات و تأویلات مشابه، خواننده را از آنچه هدف نزول
قرآن است باز می‌دارد. سال‌ها بعد در ایران نیز آیت‌الله طالقانی می‌نویسد: هر اندازه که مباحث قرائت و لغت و
اعراب و مطالب کلامی و فلسفی در پیرامون آیات وسعت یافته، اذهان مسلمانان محدودتر شده و از هدایت وسیع
و عمومی قرآن بازمانده است. این علوم و معارف، مانند فانوس‌های کم‌نور و لرزان در بیابان تاریک و طوفانی‌اند که
اگر اندکی پیرامون آدمی را روشن دارند، او را از پرتو دامنه‌ی اختران فروزان محجوب خواهند داشت و مانند مهی
متراکم و ممتد، آفاق قرآن را احاطه نموده و مانع تابش مستقیم آیات قرآن بر نفوس خواهند گردید (نک:
رشیدرضا، تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار، ۵/۱؛ طالقانی، پرتوی از قرآن، ۱۱/۱).

اگر کسی دلش باز بود، توان تدبیر در قرآن را خواهد داشت و معانی قرآن در آن نفوذ خواهد کرد». (جوادی آملی، ۳۴۶/۹)

از نظر فیض کاشانی رحمت الله علیه نیز، اصرار بر گناه و صفاتی مانند کبر و غرور، تبعیت از هواهای نفسانی، دنیا پرستی و ... موجب تاریکی قلب شده و همانند لکه‌های چرک بر روی آینه، مانع تجلی معانی قرآن بر روی صفحه‌ی دل خواهد بود. (فیض کاشانی، ۲۴۲/۲)

بنا بر عقیده‌ی علامه طباطبائی رحمت الله علیه نیز، قلب پاک و سالم، قادر به فهم معارف دینی و حقائق الهی و قرآنی است، اگر چه با علوم و فنون مختلف آشنا نباشد. ایشان در جای دیگر تدبیر را حق عموم مردم و بلکه وظیفه و تکلیف همه‌ی آنان می‌داند و با استناد به آیه‌ی {كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ} (ص، ۲۹) (طباطبایی، ۲۵۶/۱۸)، تدبیر عمومی و همگانی را هدف از نزول قرآن معرفی می‌نماید و ضمیر جمع را در کلمه‌ی {لِيَدَّبَّرُوا}، به همه‌ی مردم روی زمین (عوام و خواص) ارجاع می‌دهد. (همان، ۷/۵؛ ۱۱۷/۲۰۷)

مؤلف تفسیر «من هدی القرآن» می‌گوید:

«برخی با استناد به روایات مربوط به «تفسیر به رأی» فقط کسانی را لایق تدبیر می‌دانند که حظی عظیم از علوم و فنون مختلف داشته باشند، اما باید دانست که این پندار کاملاً غیر منطقی بوده و خواهد بود، چراکه خداوند همه‌ی انسان‌ها را در هر سرزمین و در هر زمان، به تدبیر فرا خوانده است و محال است که او از یک سوی، قرآن را به عنوان {بَيَانٌ لِلنَّاسِ} (آل عمران، ۱۳۸) بستاید و از سوی دیگر، انسان‌ها را از تدبیر در آن نهی نماید. خطابات قرآن متوجه همه‌ی مردم و یا همه‌ی مؤمنین است و خداوند با این خطابات می‌خواهد که مردم سخن او را بشنوند و در آن تدبیر نمایند، بنابراین نمی‌توان گفت، روایات از تدبیری که خداوند به آن امر کرده است، نهی می‌کنند». (مرکز الثقافة و المعارف القرآنیة، علوم



القرآن عند المفسرين، ۳/ ۳۰۰-۳۰۱؛ من هدی القرآن، ۱/ ۳۴)

فرق میان تفسیر و تدبیر در مورد قرآن، درست مانند شیوه‌های مطالعه و تحقیق در آیات جهان هستی است. یعنی همان‌گونه که آیات قرآن را می‌شود به دو نوع تخصصی (تفسیر) و همگانی (تدبیر) مورد پژوهش و تحقیق قرار داد، در آیات جهان هستی نیز به دو صورت می‌توان تحقیق کرد. به عنوان مثال، «آب» را در نظر می‌گیریم. گاهی آب را از دیدگاه علوم طبیعی و به وسیله‌ی ابزارهای مختلف علمی و تخصصی، مورد تحقیق قرار داده و عناصر ترکیبی آن کشف می‌شود و درجه‌ی انجماد و یا درجه‌ی جوش آن را پیدا می‌کنیم و دیگر ویژگی‌های آن در قالب فرمول‌ها و مسائل علمی و تخصصی قرار می‌دهیم، بدیهی است که این‌گونه تحقیق، افراد و ابزار ویژه‌ی خود را می‌طلبد و هرکس نمی‌تواند بدون طی مدارج علمی لازم، به این تحقیقات بپردازد. اما زمانی همین آب را به عنوان «آیه» ای از آیات الهی، که خداوند آن را برای همگان مایه‌ی درس و عبرت قرار داده است، مورد مطالعه و تفکر قرار می‌دهیم، نکته‌ها و پیام‌ها و اشارات بی‌شمار آن را در می‌یابیم، از تک تک ویژگی‌های آن درس زندگی و پیام خودسازی می‌گیریم، از زلال بودن، شفافیت و بی‌رنگی و سیلان و جریان آن، عبرت‌ها و حکمت‌ها می‌آموزیم، از پاک بودن و پاک‌کننده بودن و تشنگی زدودن و حیات بخشیدن آن، عالی‌ترین تعلیمات اخلاقی و عرفانی را استنباط می‌کنیم و ...، بدیهی است که این‌گونه تحقیق و تفکر در مورد «آب»، از همگان ساخته است و نیازمند تخصص و ابزار خاصی نیست. بنابراین همان‌گونه که یک دانشمند علوم طبیعی نمی‌تواند و حق ندارد تحقیق در آیات جهان هستی را مخصوص خود کرده و دیگران را محروم کند، تحقیق و تفکر در آیات قرآن نیز نباید امری ممنوع قلمداد شود و با این استناد که تفکر و تدبیر در قرآن یک تخصص است و ابزار و علوم مقدماتی خود را می‌طلبد، دیگران از این سفره‌ی گسترده‌ی الهی محروم گرداند. (لسانی فشارکی و مرادی، روش تحقیق موضوعی در قرآن مجید، ۱۴/ ۲۱)

بدین ترتیب، خواه ناخواه، مسأله‌ی فهم قرآن و تفکر در آن، به عده‌ی خیلی اختصاص می‌یابد و اکثریت مردم از ارتباط و گفتگوی مستقیم با قرآن محروم می‌مانند. غافل از آنکه آنان می‌توانند در مقام تدبیر و انس با قرآن به درجاتی نائل شوند، که چه بسا خواص اهل علم به آن نرسیده باشند. اما با تأسف، مردم ما مخصوصاً قشر جوان و دانش‌آموز و دانشجو، تاکنون مجال تدبیر در قرآن را نیافته‌اند. به عبارت بهتر، نظام تعلیم و تربیت دینی ما به‌گونه‌ای نبوده است که مجال تدبیر و تفکر در قرآن را به آنان بدهد. تقریباً نمی‌توان به یاد آورد که در طول سال‌ها شرکت در کلاس‌های مختلف دینی و قرآن، اصول عقاید و مفاهیم قرآن و اخلاق و تفسیر و ... در مدرسه و حوزه و دانشگاه و هیئات و کانون‌های مختلف مذهبی و ...، معلم یا استادی، در مورد یک آیه یا سوره و یا حدیث، نکات و برداشت‌های تدبیری و استنباطی شاگرد را بطلبد و بر روی آنها ارزش‌گذاری کند. امروزه، حتی دانشجویان علوم قرآنی و طلاب علوم دینی نیز، که سزاوارترین افراد به تدبیر و تفکر هستند، در فهم قرآن، اغلب به اقوال مفسرین بسنده می‌کنند و چندان اهل تدبیر نیستند. اما در مقابل، بسیار مشاهده شده است در جلساتی متعدد که به نام «تدبیر در قرآن» با دانش‌آموزان و دانشجویان تشکیل شده، جوانان به واسطه‌ی مجال و فرصتی که جهت تدبیر به آنان داده شده، به اشارات و لطائفی از قرآن دست یافته‌اند که نمونه‌ای از آنها را در هیچ تفسیری نمی‌توان یافت، با این فضیلت و مزیت که این برداشت‌ها، برداشت‌هایی زنده و از متن زندگی، و برآمده از قلب متدبّر هستند.

۲. در بسیاری از موارد به‌ویژه در تفاسیر گذشته، قرآن در «تفسیر»، محکوم بوده است، یعنی مفسر، علوم مختلف را حاکم بر قرآن قرار داده و از دیدگاه آن علوم، به قرآن و تفسیر آن نگریسته است. در واقع مفسر، نه از درون و خود قرآن بلکه از خارج و بیرون قرآن به سوی آن رفته است. حال اگر در جایی قسمتی از یک آیه با قواعد صرفی و نحوی یا کلامی و ... متناقض بوده، مفسر در صد

برآمده که آن آیه را به انحای مختلف با این قواعد علمی تطبیق دهد و از این طریق تناقض را برطرف کند. یا اینکه در جای جای تفاسیر مختلف مشاهده می‌شود که مفسران ارجمند با افزودن متعلقات مختلف و ذکر محذوفات و مقدرات در آیات، همه‌ی تناقضات و ناهمخوانی‌های موجود میان قرآن با قواعد صرف و نحو و کلام و فقه و حتی فلسفه‌ی اسلامی و ... را از بین برده‌اند، در حالیکه همه‌ی این علوم بعد از قرآن و به برکت آن به وجود آمده و قرآن کریم نیز ناظر و حاکم بر همه‌ی آنهاست. از نظر علامه طباطبائی رحمت الله علیه - چنانکه اشاره شد - بسیاری از تفاسیر در واقع «تطبیق» هستند نه تفسیر؛ متکلمان، آیات موافق با اصول مذهب خود را اخذ کردند و آیات مخالف با آنها را تأویل نمودند، فلاسفه نیز مانند آنها در ورطه‌ی تطبیق و تأویل افتادند و همه‌ی آیات مخالف با مسلمات ریاضیات، طبیعیات، الهیات و حکمت عملی و ... را تأویل و تطبیق کردند، آنان حتی آیاتی را که با فرضیات علوم طبیعی مخالف بود، تأویل و توجیه کردند. محدثان و عرفا و متصوفه نیز در تفسیر قرآن راهی غیر از طریق معصومین علیهم السلام برگزیدند. (طباطبایی، ۱/ ۹۸)

چنانکه اشاره شد، از نظر ایشان برای فهمیدن معانی آیات، با دو منطق می‌توان پیش رفت:

- «ماذا يقول القرآن؟»^۱

- «ماذا يجب ان نحمل عليه الآية؟»^۲

اگر برای فهم یک آیه، با منطق اول پیش رویم، باید ابتدا همه‌ی مسائل نظری و فرضیات علمی را فراموش کنیم، تا بفهمیم که آیه چه می‌گوید (یعنی در آن تدبیر کنیم)، اما اگر منطق دوم را پیش بگیریم، برای فهم معنای آیه، باید همه‌ی فرضیات و مسائل نظری را جمع کرده و مقابل خود قرار دهیم و تسلیم آنها

۱- «این آیه چه می‌گوید؟»

۲- «آیه را به چه چیزی باید حمل کنیم؟»

شویم و آیه را به هر یک از آنها که مناسب‌تر است، «حمل» کنیم و بحث و تحقیق خود را بر آنها بنا کنیم نه بر خود آیه. (طباطبایی، ۱/ ۸-۹)

شخص متدبیر همواره با منطق «ماذا يقول القرآن» پیش می‌رود در حالیکه، هیچ تعهدی را نسبت به فرضیه یا نظریه‌ای خاص نپذیرفته است. در تدبیر، قرآن نه محکوم بلکه حاکم و ناظر بر همه چیز است، شخص متدبیر در صورت مشاهده‌ی هرگونه تناقض و ناهمخوانی میان مسلمات علوم مختلف با قرآن، کلام خداوند را حاکم قرار داده و به تصحیح و بازنگری مسلمات صرفی و نحوی و کلامی و ... خواهد پرداخت.

شخص متدبیر از منظر قرآن، به همه چیز و همه کس می‌نگرد نه بالعکس. از درون و خود قرآن، به سوی آن می‌رود و فهم قرآن را از خود قرآن می‌طلبد و می‌خواهد. حتی اگر حدیثی را نیز مخالف قرآن ببیند، آن را «به دیوار می‌کوبد»، چه رسد به گفته‌ها و پذیرفته‌های دیگران.

تدبیر در واقع همان «تفسیر قرآن به قرآن» است که با تأسف، تاکنون مصادیق حقیقی آن کمتر تحقق یافته است. هر چند که بسیاری از مفسران در مقدمه‌ی تفاسیر خود و یا در جای دیگر به این نکته اشاره کرده‌اند که قرآن، خود نور است و همه چیز را قرآن روشن و تبیین می‌کند و چیز دیگری نمی‌تواند آن را تبیین نماید و ...، اما آنان عملاً قرآن را محکوم مسلمات علوم دیگر قرار داده‌اند. (همان، ۱۱)

امروزه، شاید جز یکی دو استثنا، تفسیری نمی‌توان یافت که منطق مفسر در آن، فقط «ماذا يقول القرآن؟» بوده باشد، چراکه آنان، به هر یک از علوم اسلامی تعهداتی سپرده‌اند که عمل به آنها، با این منطق سازگار نیست. آنان متعهد شده‌اند که قواعد و مسلمات صرفی، نحوی، اصولی، کلامی، فلسفی، فقهی و غیر آنها را به هر قیمتی که هست - اگرچه منجر به تطبیق و تأویل آیات قرآن شود - حفظ کنند. بدیهی است اگر کسی در فهم قرآن متکی به خود قرآن باشد و با

منطق «ماذا يقول القرآن؟» پیش رود، نمی‌تواند به این تعهدات شاقه عمل کند. این تعهد نسبت به تک تک «علوم اسلامی» و حتی بعضاً علوم طبیعی وجود دارد. اما در قبال قرآن و خطوط و حدود معین شده در قرآن مجید، چنین تعهدی وجود دارد.

گفتنی است که در میان تفاسیر موجود، موارد بسیاری که مصداق واقعی تفسیر قرآن به قرآن (تدبّر) است، به چشم می‌خورد، و البته مطالبی که گذشت به هیچ روی به معنای نادیده انگاشتن این موارد نخواهد بود. بلکه مقصود، آن است که اصولاً روش حاکم در میان مفسران، روش خالص تفسیر قرآن با قرآن نبوده است. آری، اگر تفسیری صحیح و مطابق سیره و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام باشد، واجد وجوه مثبت مذکور در اینجا خواهد بود و در این باب، نزاعی لفظی وجود ندارد.

انسان در جریان تدبّر در آیات الهی، با چشمه‌های جوشان و نامتناهی حکمت و معرفت روبرو می‌شود و با ذره ذره‌ی وجود خود، آیات قرآن را بی‌نیاز از هر علم دیگر می‌یابد، از تک تک کلمات و اشارات و الحان آیات، نکته و مطلب و مفهوم برداشت می‌کند و قوانین و قواعد حاکم در هستی را استنباط می‌نماید، در هر بار قرائت و تلاوت و استماع، جنبه‌های معرفتی جدیدی از آیات قرآن برای او مطرح و در شرایط و موقعیت‌های مختلف، معانی و مصادیق جدیدی از آیات برای او مکشوف می‌شود. از آنجا که در تدبّر، منطق «ماذا يقول القرآن؟» حاکم است، گفته‌های قرآن هیچ‌گاه تمامی نخواهد یافت. در تدبّر قرار است که قرآن سخن می‌گوید و وظیفه‌ای که انسان در «تدبّر حصولی» به عهده دارد، بنا بر فرموده‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام، «استنطاق» قرآن است (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷). قرآن کلام ناطقی است که هیچ‌گاه نطق آن و تازه‌های حکمت‌های آن پایان نخواهد پذیرفت.

در تدبّر قرار هر یک از آیات قرآن مثل چشمه‌ای است که شخص متدبّر همواره از

آن بهره‌مند می‌گردد، نه یک ظرف آب، که با یک یا چند بار برداشتن، تمامی پذیرد. در تفسیر مصطلح، پرونده‌ی هر یک از آیات و سوره‌ها جایی باز شده و بعد از ذکر مطالبی چند، بسته می‌شود. زیرا در این لوح نیز، بنا بر این نیست که تنها و تنها قرآن سخن بگوید. اگر دغدغه‌ی انسان، در فهم قرآن، «ماذا يقول القرآن؟» باشد، پرونده‌ی آیات و سوره‌ها، البته زمانی باز می‌شود اما هیچ‌گاه بسته نمی‌شود. زیرا بنا نیست که حرف‌ها و گفته‌های قرآن پایان پذیرد. اما اگر به جای «استنطاق» قرآن، «حرف در دهان آن گذاشته شود»، البته پایان‌پذیر خواهد بود، زیرا در این صورت به جای قرآن و خداوند، انسان حرف می‌زند و حرف‌های او البته محدود خواهد بود.

در صورت اول، قرآن، خود {أَحْسَنَ الْحَدِيثِ} (الزمر، ۲۳) و منبع سخن و حکمت می‌باشد و به‌سان یک انسان بالغ، عالم و ناطق است که نیازی به تعلیم او نیست. اما در صورت دوم، قرآن مثل یک بچه‌ی نابالغ است که هنوز قدرت سخن گفتن ندارد و انسان باید دائماً حرف در دهان او بگذارد و به او تعلیم بدهد. در روایات آمده که قرآن، «مأدبه و مأدبه‌ی الهی» است، یعنی یک سفره‌ی پر از غذاهای رنگارنگ و متنوع که هر کس به اندازه و متناسب اشتهای خود می‌تواند از آن بهره‌مند شود. «مأدبه» نقطه‌ی مقابل سفره‌ای است که خالی از غذا باشد و انسان از بیرون غذا تهیه کند و بر سر آن سفره، تناول نماید.

در صورت اول، قرآن کم‌کم کهنگی خواهد پذیرفت و عادی و بشری خواهد شد. بسیاری از کسانی که با مطالعه‌ی تفسیر و ترجمه، قرآن برای آنان عادی شده است، در حالیکه آنان دست کم قبل از آن، با یک نظر آسمانی و حیرت‌زا و رازآلود به آیات قرآن می‌نگریستند، هر چند که به ظاهر معنای تفسیری آن را نمی‌دانستند. امروزه، مشاهده می‌کنیم جوانی که دغدغه‌ی فهم قرآن را دارد، ابتدا متوجه ترجمه‌های مختلف شده و به مطالعه‌ی آنها می‌پردازد. ترجمه‌ی قرآن او را قانع نمی‌کند. لذا به تفاسیر روی می‌آورد و آخرین امید او برای فهم قرآن، این است

که با مطالعه‌ی تفاسیر به حقیقت معانی آیات برسد و به قول مشهور، قرآن را بفهمد. بنابراین، او آخرین شانس خود را برای فهم قرآن امتحان می‌کند و به مطالعه‌ی تفسیر می‌پردازد. تفسیر نزد او کتابی است که حق مطلب را در مورد معانی آیات ادا کرده است، همه‌ی مطالب و مقاصد قرآن را ذکر کرده و گفتنی‌های لازم را در مورد آیات بیان نموده است و عالی‌ترین قدمی که انسان در راستای قرآن‌آموزی می‌تواند بردارد، عبارت از مطالعه‌ی تفسیر است. او با این دید شروع به مطالعه‌ی تفسیر می‌کند و بعد از مدتی درمی‌یابد که تفاسیر نیز عطش او را فرو نمی‌نشانند. حال، در اینجا به ندرت افرادی یافت می‌شوند که حساب قرآن را از ترجمه و تفسیر و ... جدا کنند و به دامان خود قرآن برگردند و فهم آن را از خود قرآن «التماس» کنند. اکثریت قریب به اتفاق مردم بطور نظری و عملی، ترجمه و تفسیر را به حساب خود قرآن می‌گذارند و با خود می‌اندیشند که: «قرآن همین است! چیز زیادی که ندارد، خیلی از مطالب هم تکراری است، بسیاری از مطالب نیز مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله و دوران صدر اسلام است، تنها بعضی از مطالب اخلاقی اعتقادی آن به درد می‌خورد که اکثر آنها را نیز خودمان می‌دانیم و یا در کتاب‌های دیگر نوشته شده است!» فهرست‌های موضوعی که از قرآن ارائه می‌شود و نیز قرآن‌هایی که به صورت «تصنیف» و موضوعی چاپ می‌شوند، همگی در واقع یک اندیشه‌ی فوق‌العاده ویرانگر را در اذهان مردم جا می‌اندازند و آن این است که این قرآن دارای ۵ یا ۶ موضوع کلی است که هر یک از آنها نیز به ۱۰ یا ۲۰ موضوع جزئی تقسیم می‌شود و آنها نیز، هر یک به موضوعات جزئی‌تری تقسیم می‌شوند و در مجموع قرآن راجع به ۱۰۰ یا ۱۰۰۰ موضوع سخن گفته است!^۱

برخورد اطلاعاتی تفاسیر با قرآن، قرآنیّت آن را سلب می‌کند و آن را به‌عنوان یک کتاب محتوی یک دسته گزاره‌های پراکنده، جلوه می‌دهد. در چنین صورتی



هیچ گونه وجه کاربردی برای قرآن قابل تصور نخواهد بود.

به عنوان مثال آیه ی ۳ سوره ی ضحی را در نظر بگیریم، خواننده می تواند با صرف پنج دقیقه برای مطالعه ی تفسیر و ترجمه ی این آیه، رسالت و وظیفه ی خود را در قبال تعلم آن، به انجام برساند، زیرا آنچه لازم است که او در مورد این آیه بداند، در این پرونده جمع شده است و اول و آخر آن نیز معلوم است، خواننده باید شأن نزول آن را بداند و مجذوفات و متعلقاتی که در آیه ذکر نشده است، در نظر بگیرد و اینکه تنها مخاطب این آیه رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و آیه، ناظر به مسأله ی قطع وحی می باشد و ... او باید این مسائل را در ذهن خود داشته باشد، تا به این وسیله در برابر فهم این آیه مشغول الذمه نباشد، از آنجا که این گونه آیات، جنبه ی عملی هم ندارند، کار خواننده آسان تر می شود! (طبرسی، ۱۰/۶۴۵)

به این ترتیب آیه ی {ماوَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَاقَلَى} (الضحی، ۳) که می بایستی در سراسر زندگی او اثر بگذارد، و یار و مونس شفیق او باشد، تبدیل به یک گزاره ی تاریخی می شود که هیچ ربطی به زندگی و زمان او ندارد.

اما انسان در اثر انس زیاد با این آیه، زمانی خود را مخاطب آن می یابد و در مکان «کاف» می نشیند {ماوَدَّعَكَ} و یک عمر فریاد امیدبخش و حیات بخش این آیه را درون خود می شنود. او یک عمر خود را تحت مراقبت و نظارت و ربوبیت حق تعالی می یابد و هر بار که ناامیدی و وحشت شکست بر او مستولی شد، آیه ی سوم سوره ی «ضحی» به سرعت خود را می رساند و از درون به او نهیب می زند که: {ماوَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَاقَلَى}، تو بی کس و بی سرپرست نیستی، ما مراقب تو هستیم، تو را رها نکرده ایم، ربوبیت ما چنین اقتضا می کند که تو را به خود وا نهمیم: ماوَدَّعَكَ رَبُّكَ. آری، تنها این آیه نیست که خود را می رساند، بلکه هزاران آیه ی کلام الله با بی نهایت پیام های نهفته ی خود، سر بزنگاه های زندگی و به طور خودکار و ناخود آگاه خود را به حامل قرآن و به فریاد نیاز او می رسانند.

تدبیر بر دو نوع است: حصولی و حضوری. تدبیر حصولی در مراحل اولیه‌ی خود، قدری ارادی است، یعنی انسان باید در بیان آیات تأمل کند و در ارتباط و تناسب آنها با هم، تدبیر کند و مفاهیم و مقاصد آنها را استنباط نماید، اما در مراحل بالاتر انسان خودبه‌خود در بیان آیات تدبیر می‌کند و تدبیر او حالت حضوری پیدا می‌کند، که در آن حالت، غیرارادی بودن در اوج و کمال خود می‌باشد. زیرا حقیقت تدبیر، مربوط به قلب می‌شود و قلب نیز، کار خود را می‌کند، چه انسان بخواهد و چه نخواهد. وقتی قلب انسان متدبیر شود، دیگر به او نمی‌توان تکلیف کرد که تدبیر بکند یا تدبیر نکند. تدبیر، مرحله‌ای است که انسان، دیگر ادای تفکر را در نمی‌آورد، بلکه از درون و بالا، تدبیر می‌کند. و قرآن کریم اولواالالباب را در هر حال اهل تفکر و تدبیر معرفی می‌نماید:

{الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا...} {آل عمران، ۱۹۱}

انسان اگر از اولواالالباب باشد، به‌صورت خودجوش متدبیر خواهد بود. اما تفسیر برخلاف تدبیر، به علت وابستگی زیادی که به علوم خارج از قرآن دارد، هیچ‌گاه به مرحله‌ی غیر ارادی نخواهد رسید.

در تدبیر، قرار است که انسان ابتدا زبان قرآن را فراگیرد تا به اندازه‌ی آموزش زبان قرآن، فرهنگ آن نیز به دنبال آن بیاید و انسان خودبه‌خود متدبیر گردد و قلب او محل بارش و ریزش نزولات رحمت و شفای قرآنی شود:

{وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ} {الاسراء، ۸۲}

بنا بر توضیحاتی که آمد، تدبیر رابطه‌ی کاملاً مستقیم و تنگاتنگی با تلاوت و آموزش قرآن و در نهایت جای‌گیری آیات در قلب - از راه گوش و به کمک شاکله‌ی زبانی - دارد. اما میان تفسیر و تلاوت و آموزش قرآن هیچ ارتباط ضروری و لازمی نیست، به‌گونه‌ای که یک مفسر بدون اینکه حتی یک‌بار در طول عمر خود قرآن را تلاوت کند و تلاوت خود را استماع نماید، می‌تواند بهترین



«تفسیر» را ارائه دهد.

مطالب مفسران - از آنجا که متکی به خارج قرآن هستند و نیز بر اساس مذاهب و نحله‌های مختلفند - معرکه‌ی آرای مختلف و متناقض می‌باشد. اما در تدبیر، از آنجا که متدبیر کاملاً دست خالی و بی‌غرض به سراغ قرآن می‌رود و برای فهم قرآن فقط از خود آن استمداد و استنطاق می‌کند، تناقضی در میان آراء پیدا نمی‌شود. حتی اگر هزاران نفر در یک آیه تدبیر کنند و هر یک از آنان، وجهی از آیه را بیان کند، وجوه با یکدیگر متناقض نخواهد بود و همه‌ی آنها نزولات آن آیه به شمار خواهد رفت، به شرط آن که شرایط اصلی تدبیر رعایت شود.

باری، بنا بر سخن امام خمینی رحمت الله علیه :

«مقصود ما از این بیان نه انتقاد در اطراف تفاسیر است، چرا که هر یک از مفسرین زحمتهای فراوان کشیده و رنج‌های بی پایان برده تا کتابی شریف فراهم آورده «فَلِلَّهِ دُرُّهُمْ وَ عَلَى اللَّهِ أَجْرُهُمْ». بلکه مقصود ما آن است که راه استفاده از این کتاب شریف را که تنها کتاب سلوک الی الله و یکتا کتاب تهذیب نفوس و آداب و سنن الهیه است و بزرگ‌ترین وسیله‌ی رابطه‌ی بین خالق و خلق و عُرْوَةُ الْوَثْقَى و حبل المتین تمسک به عِزِّ رَبُّوبِیَّتِ است، باید به روی مردم مفتوح نمود. علما و مفسرین، تفاسیر فارسی و عربی بنویسند و مقصود آنها، بیان تعالیم و دستورات عرفانی و اخلاقی و بیان کیفیت ربط مخلوق به خالق و بیان هجرت از دار الغرور به دار السرور و الخلود باشد، به‌طوری که در این کتاب شریف به ودیعت گذاشته شده.

صاحب این کتاب، سگاک‌ی و شیخ نیست که مقصدش جهات بلاغت و فصاحت باشد؛ سیبویه و خلیل نیست تا منظورش جهات نحو و صرف باشد؛ مسعودی و ابن خَلْكَان نیست تا در اطراف تاریخ عالم بحث کند؛ این کتاب چون عصای موسی و ید بیضای آن سرور، یا دم عیسی که احیای اموات می‌کرد نیست که فقط برای اعجاز و دلالت بر صدق نبی اکرم آمده باشد؛ بلکه این صحیفه‌ی الهیه،

کتاب احیاء قلوب به حیات ابدی علم و معارف الهیه است؛ این کتاب خداست و به شئون الهیهی جَلَّ و عَلا دعوت می‌کند. مفسّر باید شئون الهیه را به مردم تعلیم کند، و مردم باید برای تعلم شئون الهیه به آن (قرآن) رجوع کنند تا استفاده از آن حاصل شود: {وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا} (الاسراء، ۸۲). چه خسارتی بالاتر از این که سی - چهل سال کتاب الهی را قرائت کنیم و به تفاسیر رجوع کنیم و از مقاصد آن باز مانیم. {رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ} (الاعراف، ۲۳) (- امام خمینی، *آداب الصلاة*، ۱۹۴-۱۹۵؛ نک: لسانی فشارکی و مرادی، زبان قرآن، ۲۵۷؛ همچنین: لسانی فشارکی و مرادی، روش تحقیق موضوعی در قرآن کریم، ۲۱)^(۱)

۳. تفاوتی دیگر را نیز می‌توان میان تدبر و تفسیر ذکر کرد و آن این که اگر فرهنگ «تدبر در قرآن» روزی در جامعه‌ی مسلمانان جا بیفتد، تبیان بودن کلام الله نسبت به هر چیز {كُلِّ شَيْءٍ} (النحل، ۸۹) برای همگان روشن خواهد شد. لسانی فشارکی و مرادی، روش تحقیق موضوعی در قرآن کریم، مقدمه،

۱- امام خمینی، *آداب الصلاة*، ص ۱۹۴-۱۹۵؛ نک: لسانی فشارکی و مرادی، *زبان قرآن*، ص ۲۵۷؛ همچنین: لسانی فشارکی و مرادی، روش تحقیق موضوعی در قرآن کریم، ص ۲۱؛ جدا از آن که حضرت امام خمینی می‌فرماید، ما نیز مناسب است بگوییم که غرض از نقل سخن اساتید ارجمند و مؤلفان محترم «زبان قرآن»، در خصوص تفاوت بین تفسیر و تدبر، این است که این تفاسیر و نیز ترجمه‌ها، همانند پیرایه‌های دیگر پیرامون قرآن، راه را بر تماس و ارتباط مستقیم با قرآن می‌بندند و شاکله‌ی زبانی قرآن‌آموز را در این حوزه و حیطة، تنبیل و مختل می‌کنند. ربط دادن آموزش زبان قرآن و حمل قرآن خالص، قرآن تأثیرگذار و فعال به روخوانی بصری، تجوید، نغمه و آهنگ، ترجمه، تفسیر، تأویل و ... در امر آموزش و در زمان و مقطع آن، چیز دیگری بر جای می‌گذارد و به عبارتی دیگر می‌توان گفت چیزی از زبان قرآن و کارکردهای آن بر جای نمی‌گذارد. تفاسیر قرآن، به هر حال، جزئی از میراث علم و کارنمای پژوهشی و فرهنگی مایند و هیچ‌گاه طرد یکباره یا تدریجی آنها مقصود نمی‌باشد، بلکه هنگامی که متعلم زبان قرآن، قرآن‌دان شد و صلاحیت و اهلیت لازم را یافت، می‌تواند برای تحقیق، بررسی و مقایسه، سراغ تفاسیر صالح نیز برود. پیداست که در کتاب حاضر نیز از تفاسیر در مواردی بهره گرفته شده است.



به خصوص ص ۱۹^۱

۸. تدبیر و مسأله‌ی «عمل به قرآن»

از آنجا که ماهیت «عمل به قرآن» با ماهیت «تدبیر» - با بیانی که گذشت - مشابه و یکسان است، در اینجا مناسب است، راجع به مسأله‌ی مهم «عمل به قرآن» و رابطه‌ی آن با «تدبیر» و ارتباط هر دوی آنها با «آموزش قرآن»، توضیحی ارائه دهیم.

«عمل به قرآن» با آن که یک عبارت پر کاربرد است و مفهوم آن به ظاهر نه تنها آشنا بلکه بدیهی به نظر می‌رسد و همه‌ی ما این عبارت را مکرر می‌شنویم و به کار می‌بریم، اما هنوز ماهیت و کیفیت آن مبهم و ناشناخته مانده و مانند بسیاری از عبارات و اصطلاحات دیگر، جنبه‌ی شعارگونه و کلیشه‌ای پیدا کرده است. امروزه مکرر گفته می‌شود که: «باید به قرآن عمل کرد و تنها خواندن آن کافی نیست، عمل نکردن به قرآن مشکل اصلی مسلمانان است و باید قرآن در جامعه حاکم شود و احکام آن پیاده گردد» و ... اما باید اعتراف کرد که گفتن یا نگفتن این گونه بایدها و نبایدها، در واقع یکسان است، چراکه راهکارهای عملی، چندان در دست نیست و کسی آنها را ارائه نداده است.

با تصویری که ما از «عمل به قرآن» داریم، فقط بخش کوچکی از آیات قرآن، قابل عمل بوده و بخش اعظم آن، اصولاً عملی و کاربردی نخواهد بود. به راستی چگونه می‌شود به سوره‌هایی همچون «قدر»، «مسد» و ... عمل کرد؟! چه زمانی می‌توان اطمینان پیدا کرد که ما به سوره‌های «فیل» و «کوثر» عمل کرده‌ایم؟ آیات بسیاری که از خلقت زمین و آسمان و ... سخن می‌گویند، چگونه در زندگی ما عملی می‌شوند؟ بسیاری از آیاتی که مخاطب آنها - بنابر فرموده‌ی مفسران -

۱- این موضوع، نیازمند تفصیل است؛ نک: لسانی فشارکی و مرادی، روش تحقیق موضوعی در قرآن کریم،

تنها و تنها رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشند، چگونه مورد عمل قرار می‌گیرند؟ بسیاری از محاجّه‌ها و داستان‌های قرآنی، چه کاربردی در اجتماع ما می‌توانند داشته باشند؟ سهم و بهره‌ی جامعه‌ی ما از داستان ذوالقرنین و ... چه اندازه است؟

اگر امروزه، جوانی دغدغه‌ی عمل به سوره‌ی مریم را داشته باشد، چه باید بکند؟ آیا مراحل مشخصی برای عمل به این سوره‌ها وجود دارد که او باید آنها را طی کند؟ آیا «قرائت» و «عمل»، دو مرحله‌ی جداگانه هستند که باید پشت سر هم و با تأخر زمانی صورت گیرند؟ یعنی آیا عمل به قرآن به این معناست که انسان، ابتدا آیات یا سوره‌ای را بخواند، سپس در عمل به آن بکوشد؟ آیا در عمل به آیات قرآن، ترتیب وجود دارد، به این معنا که عمل به آیه یا سوره‌ای مقدم بر آیات یا سوره‌های دیگر است، یا این که هیچ ترتیبی وجود ندارد و هر کس از هر جا که توانست، می‌تواند عمل کند؟ آیا ممکن است، کسی فقط به یک یا چند سوره عمل کند و کاری با سوره‌های دیگر نداشته باشد؟ آیا ارتباطی در مقام عمل به قرآن، بین آیات و سوره‌ها وجود دارد؟ آیا معیار و ملاک مشخصی برای احراز عمل به قرآن وجود دارد؟ آیا کسی می‌تواند مطمئن شود که - مثلاً - به سوره‌ی کهف و یا طه، عمل کرده است؟ با وجود این همه ابهاماتی که در این مسأله وجود دارد، آیا امروزه کسی می‌تواند ادعا کند که به قرآن عمل کرده است؟ پاسخ به این سؤالات و ده‌ها سؤال دیگر در مورد عمل به قرآن، قدری مشکل به نظر می‌رسد.

ممکن است گفته شود که لازم نیست مسأله را این قدر پیچیده کرد و برای تک تک آیات و سوره‌ها جنبه‌ی عملی جداگانه‌ای فرض نمود، بلکه انسان اگر به اصول توحید و نبوت و معاد و ... پایبند باشد و تقوای الهی را رعایت کند و ... در واقع به قرآن عمل کرده است. عمل به داستان‌های قرآن، عبارت از این است که انسان همانند کافران و مشرکان اقوام گذشته، با ارتکاب جرایم، خود را گرفتار عذاب

خدا نکند. و عمل به آیات توحید و خداشناسی عبارت از این است که انسان، فقط خدا را عبادت کند. به خدا صفات ثبوتیه بدهد و ضمناً صفات بد و ناجور را نیز از او سلب کند و ... عمل به آیات معاد نیز چنین است که انسان موجبات سعادت اخروی و ورود به بهشت جاوید و دوری از عذاب آخرت را در دنیا فراهم کند.

این هم یک تصور از عمل به قرآن است و البته هدف اصلی «عمل به قرآن» نیز رسیدن به سعادت ابدی و دوری از عذاب اخروی و جلب رضایت حق تعالی است. اما با این تصور، باید اعتراف کنیم که ما در طریق رسیدن به سعادت ابدی، چندان نیازی به قرآن نداریم و با این تصور، قرآن با کتب آسمانی دیگر، تفاوت قابل توجهی نخواهد داشت و حتی در ردیف سایر کتب اخلاقی که توسط علمای اخلاق تدوین شده‌اند، قرار خواهد گرفت و اسلام نیز چندان مزیتی بر سایر ادیان نخواهد داشت، چراکه پرهیزگاری و آخرت‌گرایی و یکتاپرستی و اصول مانند آن، مسائلی هستند که تقریباً در همه‌ی ادیان آسمانی و تعلیمات انبیا وجود داشته‌است و همه‌ی ما، از کودکی با آنها آشنا هستیم و در طول تاریخ نیز این امور همواره دغدغه‌ی انسانهای دین‌دار بوده و اختصاص به قرآن نداشته:

{إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى * صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى} (الاعلی، ۱۸-۱۹)

با این تصور کلی از «عمل به قرآن»، ما می‌توانیم بدون قرآن نیز پرهیزکار، آخرت‌گرا، خداشناس و موحد و ... باشیم، همان‌گونه که دین‌داری بسیاری از ما عملاً همین‌گونه است. ما به خوبی می‌دانیم که باید راست‌گو و درست‌کردار و مردم دوست و نیکوکار باشیم، از اعمال زشت و ناپسند دوری کنیم و خدای یکتا را بپرستیم. بنابراین مشاهده می‌شود که قرآن در رسیدن به سعادت ابدی صرفاً به عنوان یک یادآوری، در ردیف سایر تذکرها قرار خواهد گرفت. آنچه مهم است این است که انسان به یاد خدا و آخرت و تقوی و ... باشد، حال، این یادآوری به هر طریق که حاصل شود، چندان تفاوتی نمی‌کند: از طریق قرآن،

تورات، نهج البلاغه، کیمیای سعادت، جامع السعادات، رسالات سیر و سلوک و... در برابر این تصوّر، تصوّر دیگری از «عمل به قرآن» وجود دارد، که در آن تک تک آیات قرآن، موضوعیت و نقش اساسی دارد، هر یک از آیات، فعال و هدایت‌گر و راه‌گشا و شفابخش است. در این تصور، تنها و تنها به وسیله‌ی هدایت، قرآن و الفاظ مخصوص آن، می‌شود به سعادت نایل شد. تنها و تنها به وسیله‌ی قرآن می‌توان به حقیقت و کمال پرهیزکاری و آخرت‌گرایی و یکتاپرستی در آخرالزمان دست یافت. در این تصور، سوره‌های «فیل» و «قریش» و «کوثر» و «قدر» و... با لحن و اسلوب و الفاظ ویژه‌ی آسمانی و نحوه‌ی آغاز و انجام خاص خود، در رسیدن انسان به کمال حقیقی خود موضوعیت دارند. از این دیدگاه، یادآور حقیقی در آخرالزمان و «تذکره»ی واقعی، تنها و تنها قرآن است:

{فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ} {ق، ۴۵}

در آخرالزمان انسان فقط به وسیله‌ی قرآن می‌تواند حقیقت خود و خدای خود و آخرت را متذکر شود و ماهیت اصلی انسان و نفس و دنیا و شیطان را به یاد آورد و سایر کتاب‌ها و تعلیمات، نه در ردیف قرآن بلکه همه محکوم آن خواهند بود. برخی تعاریفی که امروزه از قرآن ارائه می‌شود، آن را در ردیف سایر کتاب‌ها می‌نشانند، چرا که همه‌ی کتب آسمانی و حتی بسیاری از کتب زمینی را می‌توان به عنوان «کتاب هدایت» تلقی کرد. لذا این تعریف که قرآن کتاب هدایت ما مسلمانان است و... قرآنیت قرآن را سلب خواهد کرد و هیچ امتیازی به آن نخواهد بخشید. البته قرآن کتاب هدایت نیز می‌باشد، اما هدایت فقط یک وصف و یک شأن از اوصاف و شؤون قرآن است. و این همانند آن است که در تعریف خداوند بگوییم که او کسی است که ما را هدایت می‌کند. بدیهی است که «هادی» فقط یکی از اسماء الحسنای خداوند است و تنها اسمی که جامع همه‌ی صفات و اسماء می‌باشد، لفظ جلاله‌ی «الله» است.

امروزه کم نیستند جوانانی که عُشری از انس و الفتی را که با دیوان حافظ،

مثنوی مولوی و رساله‌های عرفانی و سیر و سلوک دارند، با قرآن ندارند. این یک راه حل است و می‌تواند به جای خود مفید و مؤثر نیز باشد، اما، ما باید به دنبال آن باشیم که یک راه حل دیگر نیز برای این مسأله پیشنهاد کنیم، راه حلی که در آن قرآن توانایی حضور مستقیم در جامعه را داشته باشد و برای نظارت و حکومت و حضور و ظهور خود، محتاج به حافظ و مولوی و نوشته‌های عرفانی و اخلاقی نباشد. (لسانی فشارکی، زبان قرآن، ۲۰۱) این راه، راه تمام‌ناشدنی تدبیر در قرآن خواهد بود.

– آثار دیگر تدبیر

با اینکه تدبیر، خود اثر و ثمری بس مبارک از ره‌آورد حمل کلام الله است، همانند بسیاری دیگر از آثار این مقوله، راه خود را به پهنه و صحنه‌ی اندیشه و زندگی نیز می‌گشاید. می‌بینیم که علامه طباطبایی رحمت الله علیه در باره‌ی «اوپانیشاد» چنین می‌گوید:

«کسی که با تأمل عمیق در بخش اوپانیشاد ودای هندی دقت کند و همه‌ی اطراف سخنان این بخش را پاییده، و برخی را با برخی تفسیر کند، خواهد دید که هدفی جز توحید خالص و یگانه‌پرستی ندارد ولی متأسفانه چون بی‌پرده و لَفاقه بیان شده، وقتی که نقشه‌ی توحید خدای یگانه که در اوپانیشادها تنظیم شده، در سطح افکار عامه پیاده می‌شود، جز بت‌پرستی و اعتراف به خدایان بسیار، از آب در نمی‌آید». (طباطبایی، قرآن در اسلام، ۳۸)

می‌بینیم که تفاوت ره از کجاست تا به کجا. یک متن مقدس را می‌توان با ترجمه چنان نمایاند که شرک خالص بنماید، در حالیکه با تدبیر می‌توان آن را توحید خالص دید. کسی نیز که از توحید و یگانه‌گرایی این متن سخن می‌گوید، نه یک برهمن برهماپوترایی است، که یک تُرک تبریزی قرآن‌دان است. و بعید و مشکل بتوان تصور کرد که یک ملای هندو بتواند این‌گونه سهل و ممتنع از کتاب

مقدس و متن دین خود دفاع کند.

تدبیر، دیدن تدبیر خداوندی از باب و دیدگاه قرآن و ثمره‌ی آن، خالی دانستن کلام او از هرگونه اختلاف و تناقض است. همچنین تدبیر واقعی، اختلاف و تناقض را از کارهای عبد متدبیر نیز خواهد زدود. در اینجا ذکر نمونه‌ای عملی از زندگی امام راحل رحمت الله علیه، عبد صالح الهی و حامل قرآن، از زبان یکی از شاگردان ایشان مناسب است، همو که انس مستمرش با قرآن و نوبت‌های متعدد و متوالی قرائت او در طول شبانه روز، زبانزد نزدیکان بود:

«در زیارت‌نامه‌ی حضرت مولی الموحدین امیر مؤمنان علی علیه اسلام، خطاب به آن بزرگوار چنین می‌گوییم: «ماتناقضت أفعالک و لاختلفت أقوالک و لا تقلبت أحوالک». در این خصیصه، این فرزند صالح او، با او شباهتی غیر قابل انکار داشت. چند مورد را به عنوان گواه و شاهد صدق این ادعا یاد می‌کنم، اگر چه آشنایان با او نیازی به ذکر این شواهد ندارند.

۱. صبح‌گاهی که در آغاز نهضت، دشمن بی‌دین، او را با یک دنیا شتاب و وحشت با ماشین به تهران و زندان می‌برد، تا ساعتی که پس از پانزده سال با هواپیما از پاریس به ایران یکپارچه در اختیار او، باز می‌گشت، در حالت روحی او تفاوتی وجود نداشت. آنجا هم مانند هر شب نماز نافله‌ی خود را خواند و قدری استراحت کرد.

۲. وضویی که در بیابان‌های بین کویت و عراق گرفت و تصویرش موجود است و سپس با چند نفر از شیفتگانش نماز خواند، با نمازی که در جماران خواند و چند نفر از رؤسای جمهور و سران ممالک، مأموم او بودند، هر دو، مانند نمازهای دیگرش بود، و نیز با نماز آخرش در بیمارستان یکسان بود.

۳. چهره‌ی او روزی که به مدرسه‌ی فیضیه می‌رفت تا علیه شاه بی‌دین صحبت کند و همه غمناک بودند و می‌گفتند: کاری است خطرناک، با قیافه‌اش روزی که به بهشت زهرا می‌آمد تا برای چند میلیون جمعیت ایران سخنرانی کند که همه

شادمان بودند و نیز می گفتند: شرایطی است بسیار حساس و خطرناک، با چهره اش هنگامی که برای تدریس به مسجد سلماسی در قم و مسجد شیخ انصاری در نجف اشرف می رفت، تفاوتی نداشت.» (ستوده، ۲ / ۲۳۰)

قرآن باید از درون قلب و دل خوانده شود. قرآن باید سخن دل و برآمده از دل باشد. به گفته ی سعدی: سخن کز دل برآید لاجرم بر دل نشیند و به گفته ی حافظ: سخن عشق نشانی دارد و یادگاری بهتر از آن در گنبد دوار نخواهد ماند. صوت ماندگار گنبد دوار همان صوت قرآن است که از سینه و حنجره ی انسان معتقد به خدا در آید و قلب او ظرف آن سخن و ابزار تدبر در آن گشته باشد.

مسک الختام سخن را ذکر برخی دیدگاه ها و رهنمودهای معلم و مفسر قرآن، امام خمینی (ره) درباره ی تعامل با قرآن کریم و تدبر در این کتاب قرار می دهیم:

تفسیر قرآن کریم در اصل جز برای خدای تعالی میسور نیست، چون قرآن از سوی او نازل شده و احاطه بر او امکان ندارد. (امام خمینی، تفسیر قرآن کریم، ۱ / ۱۳) نگارش تفسیری سزاوار و جامع بر قرآن کریم، برای انسان های عادی امکان ندارد و آنچه ما از قرآن می دانیم، پرده ای از پرده های کتاب خداست و باقی، همه محتاج تفسیر اهل عصمت است که معلم به تعلیم رسول الله صلی الله علیه و آله بوده اند. (امام خمینی، تفسیر سوره ی حمد، ۹۳ و ۹۵) همان پیامبری که نه تنها معلم انسان بلکه به عنوان معلمی حتی برای جن و فرشتگان است. (جوادی آملی، بنیان مرصوص / امام خمینی، ۱۲۲) این قرآن، آمده تا مفسر انسان و انسانیت باشد و قبل از اینکه انسان قرآن را تفسیر کند او انسان را تفسیر کرده است. (جوادی آملی، همان، ۱۲۱) مفسران قرآن در عین حالی که زحمت های زیاد کشیده اند، دست شان از لطایف قرآن کوتاه است؛ نه از این باب که آنها تفسیر کرده اند، بلکه از باب این که عظمت قرآن بیش از این مسائل است. (امام خمینی، صحیفه ی نور، ۱۱ / ۲۵۱) مفسران بزرگ، عمده ی هم خود را صرف یکی از جهات، همچون تاریخ و سبب نزول آیات و مکی و مدنی بودن آیات و

سور و اختلافات قرائات و مفسرین کرده و باب تعلیمات را بر روی مردم نگشودند. (امام خمینی، *آداب الصلاة*، ۲۱۱-۲۱۵)

تدبیر در قرآن باید برای عموم آحاد جامعه‌ی اسلامی میسر باشد. باید زمینه‌ای فراهم شود که هر مسلمان در هر آیه از آیات شریفه که تدبیر می‌کند، مفاد آن را با حال خود تطبیق کند و نقصان خود را به واسطه‌ی آن مرتفع سازد و امراض خود را به آن شفا دهد. اعتقاد به اختصاص فهم به مفسران و محصور و محدود ساختن معارف قرآن کریم به هر آنچه مفسران فهمیده و نوشته‌اند، یکی از حُجُب و موانع فهم و استفاده از قرآن کریم است که موجب عاری نمودن آن از جمیع فنون استفاده و نیز مهجور ساختن آن خواهد بود. (همان، ۲۱۵-۲۲۴ و ۲۲۸) قرآن کریم کتاب حرکت‌آفرین (امام خمینی، *صحیفه‌ی نور*، ۲/ ۱۸۲ و ۱۸۳)، سَدِّ راه بیگانگان (همان، ۲/ ۲۳۶ و ۲۳۷) و کتاب انسان‌سازی در تمامی مراحل است که انسان با آن روبه‌روست (همان، ۱۶/ ۸ و ۹) و تنها نسخه‌ی شفابخش دردهای فردی و اجتماعی است و پیاده‌کردن مقاصد قرآن و سنت، هدف حکومت اسلامی و توجه به احکام سیاسی قرآن از عوامل بسیار مهم رفع مهجوریت قرآن است. (همان، ۳۹/۱۶)

ما مفتخریم و ملت عزیز سر تا پا متعهد به اسلام و قرآن مفتخر است که پیرو مذهبی است که می‌خواهد حقایق قرآنی را که سراسر آن از وحدت بین مسلمین بلکه بشریت دم می‌زند، از مقبره‌ها و گورستانها نجات داده و به عنوان بزرگ‌ترین نسخه‌ی نجات‌دهنده‌ی بشر از جمیع قیودی که برپای و دست و قلب و عقل او پیچیده است و او را به سوی فنا و نیستی و بردگی و بندگی طاغوتیان می‌کشاند، نجات دهد. و ما مفتخریم که پیرو مذهبی هستیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله مؤسس آن به امر خداوند تعالی بوده و امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام، این بنده‌ی رها شده از تمام قیود، مأمور رهاکردن بشر از تمام اغلال و بردگی‌ها است و ما امروز مفتخریم، که می‌خواهیم مقاصد قرآن و سنت را پیاده کنیم و

اقتدار مختلفی ملت ما در این راه بزرگ سرنوشت ساز سراز پا نشناخته، جان و مال و عزیزان خود را نثار راه خدا می کنند. لازم است هر طایفه ای از دانشمندان اسلامی دامن همت به کمر زده، در بُعدی از ابعاد قرآن، همچون ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و جنگ و صلح قرآن، وقت صرف نمایند تا معلوم شود قرآن سرچشمه‌ی همه چیز است (امام خمینی، *آداب الصلاة*، ۱۲/۲۱۵-۲۲۴) و نگذارند جاهلان بر سر قرآن آن آورند که کلیسای جاهل و سیاستمداران بازیگر به سر دین مسیح عظیم الشان علیه السلام آوردند. روی آوری به قرآن از راه چاپ و نشر قرآن‌های زیبا از سوی حکومت‌های مدعی اسلام نیست، بلکه هدف نهایی این گونه حکومت‌ها محو قرآن و تثبیت مقاصد شیطانی ابرقدرت‌ها و نیز خارج نمودن قرآن کریم از صحنه است. (امام خمینی، وصیت نامه‌ی سیاسی - الهی، ۷) لازم است مدرستان علوم اسلامی افکار خود را برای بار کردن علوم اسلامی مختلف از جمله تفسیر به کار برند. (امام خمینی، صحیفه‌ی نور، ۱۱۸/۲۳۳)

ای حوزه‌های علمیه و ای دانشگاه‌های اهل تحقیق، به پا خیزید و قرآن کریم را از شر جاهلان متنسک و عالمان متهتک، که از روی علم و عمد به قرآن و اسلام تاخته و می‌تازند نجات دهید. این جانب از روی جدّ، نه تعارف معمولی می‌گویم از عمر به بادرفته‌ی خود در راه اشتباه و جهالت تأسف دارم. و شما ای فرزندان برومند اسلام، حوزه‌ها و دانشگاه‌ها را از توجه به شئون قرآن و ابعاد بسیار مختلف آن بیدار کنید. تدریس قرآن در هر رشته‌ای از آن را مدّ نظر و مقصد اعلا‌ی خود قرار دهید. مبادا خدای ناخواسته در آخر عمر که ضعف و پیری بر شما هجوم کرد از کرده‌ها پشیمان و تأسف بر ایام جوانی بخورید همچون نویسنده. (امام خمینی، *آداب الصلاة*، ۲۱۵-۲۲۴)

فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. *اوپانیشاد*. ترجمه ی محمد داراشکوه فرزند شاه جهان، چاپ چهارم، تهران: سازمان انتشارات جاویدان علمی، ۱۳۸۱.
۳. *اوستا*. گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۷۱.
۴. آذری نجف آبادی، الله وردی. *یادگیری زبان و رشد واژگان کودک*. چاپ اول، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی، بی تا.
۵. ابن قیم، جوزیه، *زاد المعاد فی هدی خیر العباد*، تحقیق شعیب الارنؤوط و عبدالقادر، چاپ ۲۶، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۲.
۶. ببری، سبیلی. *پرورش صدا و بیان*. ترجمه ی محسن یلغانی، چاپ دوم، تهران: انتشارات روزبهان، ۱۳۶۵.
۷. بلایف، بوریس واسیلویچ. *روان شناسی آموزش زبان خارجی*. ترجمه ی امیر فرهمندپورف تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸.
۸. تقوی، ربابه و دیگر. *روان شناسی ناشنوایی*. اصفهان: مولانا، ۱۳۷۰.
۹. جوادی آملی، عبدالله. *تفسیر موضوعی قرآن مجید*. بی جا: نشر اسراء، ۱۳۷۵.
۱۰. خمینی، ۱۳۷۲.
۱۱. خمینی، امام سید روح الله، *آداب الصلاة*. تهران: مؤسسه ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳.
۱۲. -----، *صحیفه ی نور*، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۰.
۱۳. رضا، سید محمد رشید. *تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار*. قاهره: المنار، ۱۳۴۶.
۱۴. *رشد آموزش زبان (مجله)*. سال اول، شماره ی دوم، تهران.
۱۵. ستوده، امیر رضا. *پا به پای آفتاب، ناگفته ها و گفته ها از زندگی امام خمینی*. چاپ دوم، بی جا: نشر پنجره، ۱۳۷۴.
- رضی، شریف، نهج البلاغه
۱۶. طالقانی، سید محمود. *پرتوی از قرآن*. تهران: شرکت سهامی انتشار، بی تا.
۱۷. طباطبایی، سید محمد حسین. *سنن النبی*. قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۱۶.
۱۸. -----، *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین، بی تا.
۱۹. -----، *قرآن در اسلام*. قم: انتشارات هجرت، ۱۳۶۸.
۲۰. طبرسی، فضل بن حسن. *مجمع البیان فی علوم القرآن*. بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۶.
۲۱. فیض کاشانی، محمد. *المحجّه البيضاء*. تصحیح علی اکبر غفاری، بیروت: مؤسسه ی الاعلمی، ۱۴۰۳.
۲۲. فیومی. *المصباح المنیر*. قم: انتشارات هجرت، ۱۳۷۳.
۲۳. لسانی فشارکی و حسین مرادی. *روش تحقیق موضوعی در قرآن مجید*. زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان، ۱۳۸۵.
۲۴. لسانی فشارکی، حسین مرادی و دیگران. *زبان قرآن (گزارش طرح پژوهشی آموزش زبان قرآن کریم)*. تهران: مرکز تحقیقات دانشگاه امام صادق X، ۱۳۷۷.
۲۵. مجلسی، محمد باقر. *بحار الانوار*. تهران: انتشارات اسلامی، بی تا.

۲۶. مرکز الثقافة و المعارف القرآنیة. علوم القرآن عند المفسرین. چاپ اول، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، بی تا.

۲۷. مصطفوی، حسن. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.

۲۸. یول، جورج. نگاهی به زبان. ترجمه ی نسرین حیدری، چاپ اول، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۴.

1. Journal of Qur'anic studies, Vol. 5 Issue 3, 2003.
2. *Brepols/Verbum*, Petit dictionnaire de la Bible, Espagne, 1996.
3. *Baumgartner, Emmanuèle; Ménard, Philippe*, Dictionnaire étymologique et historique de la langue française, Librairie générale française, 1996.
4. -David, *An encyclopedic dictionary of language and languages*, Longman, 1992.